



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب بیاض اشعار
مؤلف
شمارهٔ ثبت کتاب
مترجم
شمارهٔ قفسه



(۸)

خصوص حق تعالی شهسوار دولت بخت / همین تاج درخشنده و سپهر بخت

بر جلد و فتح دین فرد اول ایمان / [illegible] صفی حسن نبی و برادر قرآن

تن رسول و دل عرش جان [illegible] / بکل [illegible] قدرت علی ولی [illegible]

بر تبه صورت بکمال معنی [illegible] / [illegible] مظهر اسرار شاه نجات

روایت [illegible] / [illegible] سند بکمال

شه سریر [illegible] / [illegible] فلک شد معراج

کمی بجوت سیری براق محبوبی / [illegible] شوق لقای محبوبی

روانه گشت جنابش بعالم بالا / بکارش حجت حق رفت از زمین بسما

[illegible] بسجود جهانی / که گردید [illegible] و معانی

سحاب فلک شد [illegible] کردید / که [illegible] عرش رسید

بر خاک [illegible] عرش بنمود / فرود [illegible] گرفت زجا

بسوی عرش جنابش [illegible] شاه بود / چنانکه [illegible] ز نور [illegible] شاه بود

که ناگهان [illegible] خورشید [illegible] / که بود [illegible] ز نور حق [illegible]

بسی بجا و بسی خوش [illegible] / گرفته بود از عرش [illegible]

ز بسکه عرش [illegible] کمی [illegible] / اگر [illegible] علی [illegible]

(۹)

صف [illegible] / چنانکه خاطر [illegible] هوش [illegible]

چو [illegible] کردند ساکنان سما / زدند [illegible] دست [illegible]

نوای [illegible] فلک [illegible] / [illegible] خانه کرده [illegible]

زبان [illegible] / [illegible] قاضی [illegible]

که ای حقیقت [illegible] کائنات از تو / [illegible] ذات [illegible] کائنات [illegible]

بغیر ذات تو [illegible] آفریده [illegible] / محمد عربی بنده [illegible]

دریغ [illegible] حکمت / [illegible] علی مرتضی [illegible]

مبادکنان [illegible] / [illegible] جبرئیل [illegible]

بگیر [illegible] گفت که ای [illegible] / [illegible] جهان [illegible]

وصی [illegible] نبی [illegible] / سر [illegible] تیغ [illegible]

شکفت [illegible] / بسوی کوفه [illegible] ساکنان [illegible]

روایت است که این [illegible] / صدا [illegible] جبرئیل امین

بگیر [illegible] گفت [illegible] رسول / [illegible] تیغ [illegible] مقتول

از این صدا [illegible] / شدند [illegible] کوثر

علی [illegible] فرزند سید ثقلین / دو نو شکفته گل [illegible] حسین

تمام

۲

[illegible] / سوال [illegible]

[illegible] صورت [illegible] / که ای [illegible] علی [illegible]

[illegible] / شبیه [illegible] روان [illegible]

[illegible] / علی [illegible]

[illegible] / ز [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] / که [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

روایت است که [illegible] / [illegible]

[illegible] / تمام [illegible]

که ناگهان [illegible] / [illegible]

[illegible] / چنانکه [illegible] افلاک [illegible]

۳

تمام شب بعبادت قیام میکردند / دعا [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / که رفت [illegible]

[illegible] / که [illegible] سید [illegible]

ز خواب [illegible] / که [illegible]

روانه شد [illegible] / ز خانه جانب [illegible]

روایت است که چون [illegible] تیغ [illegible] / [illegible] علی مرتضی [illegible]

بجای حضرت [illegible] / چنانچه [illegible]

[illegible] / [illegible] محراب

[illegible] / [illegible]

فتاده بود [illegible] / ز خون [illegible]

ز تاب [illegible] / چنین [illegible]

که [illegible] / بروز حشر ملاقات با رسول [illegible]

[illegible] / کشیده بود [illegible] شهادت را

موالیان [illegible] / [illegible] ماتم

تمام گریه بر او چون سحاب میکردند | ز سوز سینه دل خاک آب میکردند

گه از قضا و گه از [illegible] | [illegible]

بهر طرف همه از اضطراب میکردند | [illegible] کباب میکردند

که ناگهان نظر آن [illegible] | فتاده در [illegible]

که سرو قامت آن شاه گشته [illegible] | [illegible]

سری که [illegible] | [illegible]

سری که [illegible] | [illegible]

چنان جراحت [illegible] | که همچو چاک گریبان [illegible]

تنی که [illegible] | [illegible]

تنی که [illegible] | گذشته بود [illegible]

[illegible]

کهی

[illegible]

دگر

[illegible]

[illegible]

(۱۲)

گشودند از دو طرف بر بام مو آغوش — چنان شد وا ز آب فتنه در جوش

بسر زد داغ شهادت عمامه خونین — بهر زخم داغ جراحت شد او رنگین

ز بس کرد هیبت جراحت اثر بیکر او — خضاب او بخون چون ... رگ او

موالیان همه بر او آن زینب — تمام ز دل خون دیده پر آب

چو همشیره به اهل بیت عصمت شد — بایشان ستمزده گان ... مصیبت شد

تمام خون دل از دیده بار آوردند — شروع جمله زینب و فغان کردند

روان شدند بر ... بر شان حال — برون خانه بسوی مو باستقبال

چو این ... بشارت در او تا — بی پیلی ... جمله نهاد و

چو جامه کرد ... سر و بالا پیش — محذرات فتاده جمله بر پایش

یکی ... نخیب خون ... بستر — یکی غبار ز پای مبارکش میبرد

یکی ستاره بر خسار ... میکرد — یکی فتاده و خاک الم بسر میکرد

یکی ... ز روی ... — یکی بخون ... آمده ... آمیخت

یکی جراحت او را نگاه دل میکرد — تمام خاک زمین از ... گل میکرد

ز هر طرف سر و پای ... محرم — شده ... حلقه ماتم

بر آمدند ز هر سوی از بر و دوش — گرفته ... جان ... آغوش

چنین

6

چنین روانه سوی ... شهادت شد — گشید ... منزل ... شد

گهی ز ... دو گامی ... — تمام ... اهل حرم ... بود

ز تاب ... آن امام — فتاده بود ... غم

چو شام ... — ... ظلمت ... پریشان شد

رسید ... فرق تا بایش — ... آه کش ... خضاب

محذرات ... آن ... — فرق ... در ... ملامت ...

تمام موی ... کردند — ... سوی ... کرد

خصوص ... شیخ ... — ... زینب

هنوز ز ماتم جد بزرگوارش بود — هنوز شام ... چشم ... بود

هنوز بود ... حضرت زهرا — هنوز بود ... غزا

کزین مصیبت ... — فتاد ... دل بر جان

ز دو ... — ز گریه ... سنگ آمد

گشید آهی ... از جا — ... حضرت ... او

بحق ... از ... بود — ... شرع ... ذوالفقارش بود

خطاب کرد بسوی ... پیغمبر — خطاب کرد ... جسم و جان پیغمبر

(۳)

سوای ... خانه ... — ... از ...

چرا که اهل حرم ... — محذرات تو ... کار ...

با اهل بیت ... کن — محذرات دل ... کن

... ز فراق ... — ... حسرت ...

... اهل ... کرد — بحضرت تو ... وصیت کرد

... خواهی کرد — ... کرد

... جان ... — تمام شوق ملاقات ...

... عرض ... — بحضرت تو پیام ... دارم

... محبت ... — سلام من برسانی ... زهرا

... — غم مفارقت ... از ... محبت

... محبت ... — ز ... شهادت ...

... مقدار — فتاده ام ...

... در عالم — ... غبار الم

... — ... پرستی ...

... الاحتال ... — ... جنت ...

گذشت ...

7

گذشت ... شرح بیان ... — رسید ...

... کرد — ... کرد

گشود چشم ... آن امام حسن — خطاب کرد بسوی حضرت امام حسن

... — موالیان ... سوی ... کن

... — ... بقا

... عصمت ... — ... مصیبت ...

بحضرت ... پریشان شد — ز ... بیان شد

محمد عربی ... شب معراج — ...

... — گشاد شرح ... ذوالفقار ...

بر ... علی آن ... تو — ... تو

بحق ... شود — ... شود

بحق فاطمه آن ... رسول ... — ...

... بحضرت تو ... — ... حضرت تو ...

چو ... جانی ... — ... جان ...

بپاره ... حضرت رسول الله — ... جان ...

اگر نه بی [illegible] این همت [illegible] / بی شفاعت [illegible] جهان [illegible]

بحق قافله سالار لشکر شهدا / گل همیشه بهار ریاض آل عبا

بآن جناب که در کربلا کشش [illegible] شد / زمین [illegible] کربلا [illegible] شد

بحق عصمت [illegible] برگزیده دیگر / که [illegible] عنایت [illegible] بغیر

ز [illegible] چون [illegible] شفاعت ما / [illegible] نخل [illegible] ما

که در گذرد ز گناه موالیان علی / بجان حضرت پیغمبر و بجان علی

خطا و جرم [illegible] ز خلق پر گناه ترم / ز مقبلان جهان [illegible] رو سیاه ترم

امیدوار ز الطاف [illegible] ترم / اگرچه رو سیاهم [illegible] ترم

در وقوع شهادت حضرت حسن مجتبی علیه السلام من کلام [illegible]

محرم آمد و گردید نوحه [illegible] / بلند گرد جهان ناله [illegible]

هوا گرفت [illegible] آسمان هفت [illegible] / [illegible] ماتم [illegible] زگریه خون

ملال [illegible] فراغت [illegible] ماتم / سواد ابلق لیل و نهار شد ماتم

زمانه کرد [illegible] و شیون / قبول ماتم آل علی و حسین

برای ماتم فرزند رسول الله / بگریه [illegible]

نوشت [illegible] بی قراری جهان / بپای [illegible] مرده [illegible]

همین

[illegible] بهر [illegible] ایشان / [illegible]

گره شده [illegible] ناله و آه / رسیده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شهادت / محرم است [illegible] نوبت ماتمست

پس از [illegible] شهدا / که [illegible] جناب [illegible]

صباح و شام [illegible] آن [illegible] / که در [illegible] بود [illegible]

غرض که تعزیت حضرت رسول الله / [illegible]

کنون که [illegible] / [illegible] گلستان

[illegible] گلشن دنیا / گل [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] صبا [illegible] / دهان [illegible] غنچه [illegible]

گل [illegible] آبروی بهار / [illegible]

ز برگ و بار [illegible] / ستاره [illegible] باغ [illegible]

ز [illegible] شکوفه [illegible] / بجای آب [illegible] شربت [illegible]

[illegible] / ز [illegible] ماتم [illegible]

[illegible] کل [illegible] / که [illegible] خاک [illegible]

[illegible] / چه شد که [illegible] گل [illegible]

چه شد که [illegible] / [illegible] گلگون شهدا

ز بس که داغ [illegible] / ز [illegible] باغ [illegible]

چه وقت است که [illegible] ز گل [illegible] / کسی [illegible] بوی [illegible]

چمن [illegible] انقلاب [illegible] / که بوی [illegible] آید [illegible] ز گل [illegible]

[illegible] / [illegible] گلشن [illegible]

شده [illegible] / [illegible]

بهار رفته [illegible] / [illegible] کام

خزان [illegible] / [illegible]

[illegible] گلستان [illegible] / تمام [illegible]

برای تعزیت گلشن [illegible] / گل [illegible]

[illegible] / که [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] / [illegible] آل عبا امام حسین

وقوع [illegible] / [illegible]

مه محرم و ماه صفر [illegible] / [illegible]

شهادت [illegible] / [illegible] ماه محرم شده [illegible]

روایت است که [illegible] / [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

روانه گشت [illegible] مدینه [illegible] / برای [illegible] آن امام [illegible]

سپاه آن [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] گلستان [illegible]

[illegible] وقت [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] وقت نماز [illegible]

[illegible] / [illegible]

آن گروه [illegible] امامت کرد / [illegible]

[illegible] آن امام [illegible] / [illegible]

چو [illegible] / [illegible]

روایت است که [illegible] / [illegible] مسلمانان

نوشت [illegible] / [illegible]

(۱۶)

پس از ادای نماز فریضه ظهرین / رسید فوج آن هم ز لشکر حسنین

از آنکه وعده ز کرده و بود دو لشکر / شدند متفرقه در یک نفس همگی جمع

چنانکه شام ز سبط رسول خوش نکس / بی نماز جماعت شدند حاضر پس

رود همینکه چون سید الشهدا / از آنکه بوده تبه روزگار بی پروا

فرو نشستند دگر وقت بیعت ایمان / برات لم جعل از زناده بو سفیان

خطاب کرد سوی حضرت امام حسن / که ای تو نور دو چشم جهانیان روشن

فتاده ایم در شهر یکسر حیران / غریب از وطن خویش مانده سرگردان

سخن دو تو بنز در شهر عهد دگار هم / ز عهد و از عهد خویش مانده بی آرم

بیا به روضه جد بزرگوار رویم / سر زده به تربه با چشم اشکبار رویم

با دو شکایت امت کنیم از الم / ز بیوفایی ایشان سخن کنیم ادا

زنیم دست بگریبان ... جا کنیم / با وی حکایت جفاهای ... کنیم

دگر بیه برحمت آوریم حضرت / کنیم درد و عرض حال امت را

جواب حضرت با گرد دیده الشهدا / محمد حنیفه بگریه خاست سپا

با قرار آن ... سبیل شاه / خطاب کرد ... با تمامی گشاده

که ای برادر تو بجا ... / چه شود گر کنیم ...

اگر

۱۰

اگر مجاور آن خانه و حرم باشیم / تمام عمر سر از زانو و محترم باشیم

نماز با همه در مسجد الحرام کنیم / خلیل وار در آن سرزمین مقام کنیم

مستجار گهی و گهی بو خلیل / گهی بحجر نشینیم همچو اسماعیل

ز آب چشمه زمزم گهی بیاشامیم / گهی بیت الحرم جای ایم

جواب گفت با و حضرت امام حسن / که ای یاعض جماعت ...

چه لازم است که نماز رسول امام / کسی دو دو ... دیگر ز برای مقام

سوی وطن یکسر حال با ... / بطوف شاه رسل سرفراز گردیده

چو باز گشت سوی مدینه سبط رسول / صباح و شام بطوف مدینه شد مشغول

چو از خبر معاویه شهر شام رسید / ... رسول واله گردانید

برای سر طلا ... جانب قیصر / نوشت نامه ز بهر گرفته آن کافر

بود همیشه که ... رسول آن پیغمبر / ملک روم قیصر ساختان ... توب

بود ... قیصر روم آن بداد معاویه را / طلب نمود فرستاده معاویه را

خطاب کرد که شاه تو ... / ملاکت ... ز دین ... ...

جواب داد ... رسول آن ... / که ای چو مهر ... جهان بود زمین

که چون معاویه دعوای سروری دارد / ز اهل بیت نبی دشمنی قوی دارد

---

(۱۷)

جو از نوکر ... سفیر جواب او قیصر / سوال کرد دگر او ز کیست هم دختر

جواب گفت که نوباوه رسول خداست / ز بهر ملت و دین حق خلیفه ماست

چو این شنید از آن ... قیصر روم / جواب گفت فرستاد که ای شوم

مگر خدای شما است ... احمد ... / مگر که فاطمه ... رسول احمد ...

... جماعت ... / ... شمارا بود مروت ...

پس از بیان نمود این کلام قیصر روم / ... از ... تا ... شوم

غرض که زهر ... گرفت از قیصر / سوی معاویه آورد ... اختر

چنان نگرد در احوال شاه ... / که بود ... آن ... الی ...

... کرد ... جدا ... / کلوی خشک شد از ... آب ...

بکوزه کرد ... نور دیده زهرا / ... خویش ... شه ...

گرفت ... ز آن کوزه ... کشید ... / ... بود ... ...

نشست ... باغ ... / ... ...

از وی ... خلق ... / ... ...

... ... / از ... ...

بسیم ... زنکند بسوار / که چشم ... خاتم ... دنیا

زنان

۱۱

زنان ... ... / ... شود آن ... ...

دو ... که ... چشم ... / ... ...

کشید آهی ... در بستر / ... ...

گهی ... ... / که ... ...

گهی زنان ... آه ... / گهی آه دل ... نشان ...

که از خدا ... مغفرت میکرد / گهی شفاعت ... میکرد

فغان ... / ز خوابگاه ... آورد ...

... / ... ... کلثوم

شنیدند ناله ... / ز ... ...

زجای ... / بیان ... و حالت ...

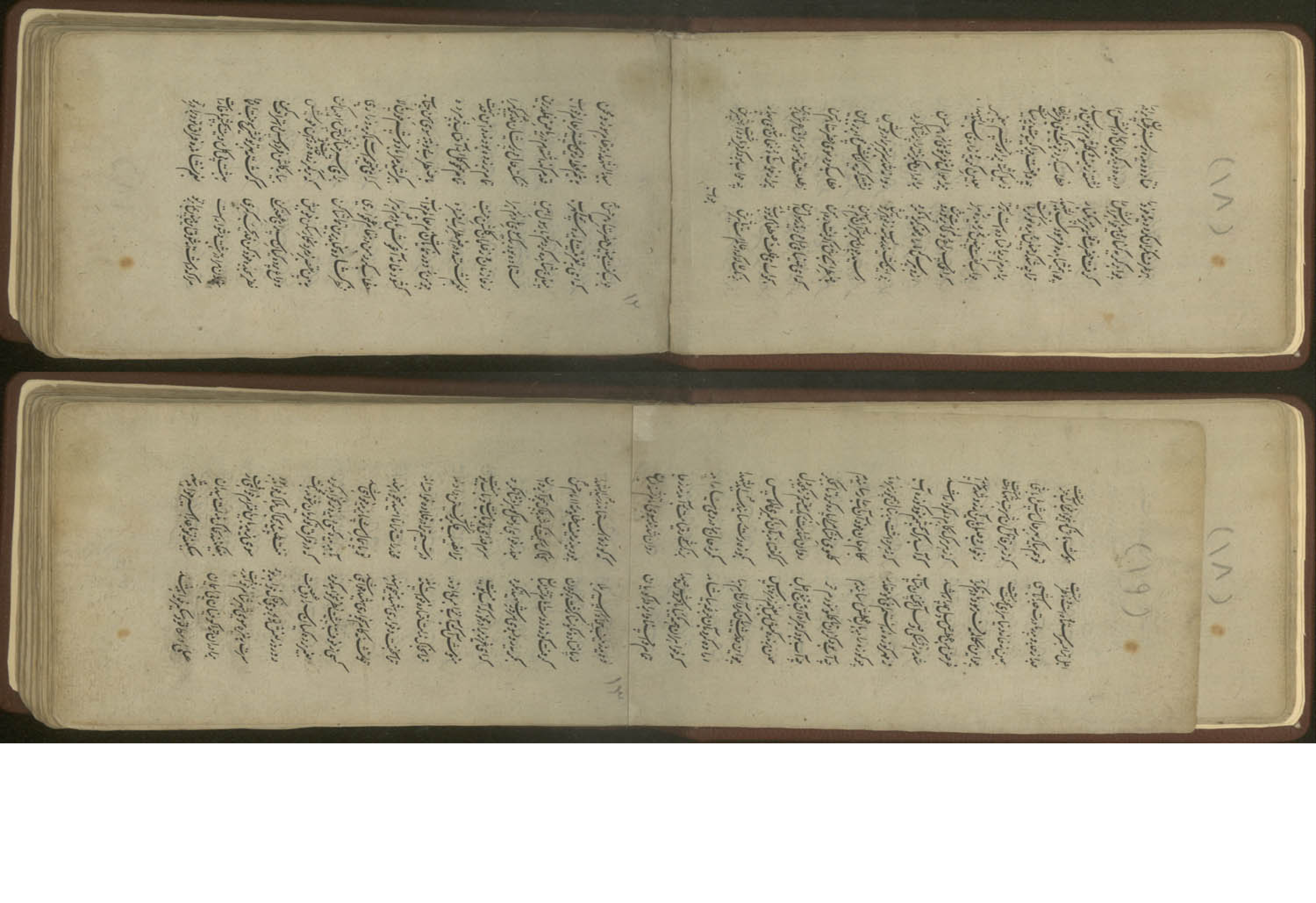
روانشدند ... / ز ... ...

شنیده ... / ... آن ...

جواب گفت که ای ... / ... زمانی ... ...

در ... بود ... امام حسین / محمد ... رسول ...

که ... شد ... / قدم ... ... سید الشهدا



علی اکبر تو بر مروت علی اصغر | رود به پیش تر از تو بنزد پیغمبر
خصوص بود زبان حضرت رسول الله | خیال های دیده من شاهزاده قاسم [illegible]
ترا معرکه کارزار خواهد دید | فتاده بی کس و بی غمگسار خواهد دید
روان ز خیمه برون خواهد آمدن گریان | بیار [illegible] که ای تو تا میدان
ازانکه پیر و رشته [illegible] | شهید میشود از همت [illegible] سرنوشت
خصوص قاسم [illegible] رسید ترا | زبس که شهد [illegible] دیده را
طلب نمود و بدامن نشاند قاسم را | شفیع خلق [illegible] آن قوم را
ز مهر گریه کنان بوسه بر جبینش داد | ز دوست تاب [illegible] فرش داد
سرشک را ز نظر ریخت باز [illegible] | خطاب کرد به قاسم که ای عزیز پدر
بکربلا چو حسینی [illegible] کار ترا | [illegible] عزیز کار ترا
که بی [illegible] لشکر عدات | غریب تشنه [illegible] بی کس و تنها
مباد صبر کنی زانکه صبر [illegible] | [illegible] گشته تشنه [illegible]
تمام کرد چو با قاسم این کلام را | طلب نمود ز شاه شهید [illegible] را
غرض که فاطمه را عقد کرد [illegible] معصوم | بهر تقد شهادت به قاسم مظلوم
شنید باز چو قاسم چو این کلام | بسیل گریه [illegible]

زجا

زجا درآمد و آن شاه آه و افغان کرد | نداشت چاره بجز سینه را گریبان کرد
خطاب کرد بسوی حضرت امام حسن | بگریه گفت که ای [illegible]
چه حقه بود که این چنین مرا باشد | [illegible]
جواب گفت چنین حضرت امام که بار | [illegible] قاسم [illegible]
که ای محمد [illegible] قاسم [illegible] | [illegible]
که قاسمست [illegible] | [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خواهد کرد | [illegible]
[illegible] سنان [illegible] خواهد | [illegible] خواهد
[illegible] | عروس [illegible] خواهد آمدن [illegible]
[illegible] خواهد | ز خون [illegible] خواهد
شود عروس [illegible] | [illegible]
زحله های [illegible] خواهد شد | [illegible]
طعام خلد [illegible] خواهد | [illegible] خواهد بود
[illegible] خویشان بود | [illegible] خاطر [illegible] بود
که [illegible] صبح [illegible] | [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] گریبان [illegible] | درید صبح گریبان [illegible] دامان
چو صبح آید [illegible] | چو دید شام فراق [illegible]
چو صبح گشت نمایان [illegible] | [illegible]
ز التهاب [illegible] | که ناله [illegible]
بلند کرد [illegible] افغان | [illegible]
گهی [illegible] کلثوم [illegible] | [illegible] شد
گهی [illegible] زانو | گهی [illegible] پهلو
گهی [illegible] | گهی [illegible] برادران [illegible]
گهی ز [illegible] | گهی ز [illegible] قاسم [illegible]
گهی ز [illegible] آه | [illegible] رسول [illegible]
چو [illegible] شهدا [illegible] | بگریه [illegible]
جواب [illegible] | [illegible]
اگر دل تو [illegible] آگاه است | [illegible]
جواب [illegible] | [illegible]
جوان [illegible] | بگریه گفت [illegible]

طلب

طلب نمود [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
بگریه [illegible] | خطاب [illegible] حسین [illegible]
که ای [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] سلام [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] سلام [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
گهی [illegible] | گهی [illegible]
گهی [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] مظلوم



(۲۴)

چو مستفید ز مضمون نامه گردیدند / تمام از ره غربت بگریه نالیدند

همه بشوق تمام آن گروه با فرجام / خروش و ناله کشیدند خرد و عام

باعتقاد تمام آن جماعت ظالم / زدند دست ارادت بدامن مسلم

غرض که هجده هزار آن گروه با رغبت / درآمدند بدامان او به بیعت

چو کار بیعت ایشان [illegible] / نوشت مسلم از آغاز کار تا انجام

بحضرت شه دین پادشاه ثقلین / [illegible] حضرت امام حسین

پس از دعا بنوشت آن [illegible] / [illegible]

غرض ز آمدن مسلم عقیل شنیدند / خبر بکوفه بیزید شوم رسید

شنید چون خبر مسلم آن سگ ملعون / دلش ز خوف [illegible]

[illegible] / عبید شوم در آن روز حاکم بصره

همان زمان [illegible] مکتوبی / روانه کرد [illegible]

[illegible] / [illegible]

شنیدم آنکه [illegible] مسلم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

18

[illegible] / بسوی شام [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / شنید مسلم [illegible]

[illegible] / روانه گشت [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

غرض [illegible] / [illegible] مسلم

[illegible] / [illegible] مسلم [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

سوال کرد [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] / [illegible]

(۲۵)

تمام مقصد [illegible] / تمام [illegible]

[illegible] / [illegible] طلب [illegible]

[illegible] / [illegible]

جواب داد [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] مسلم [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] مسلم

غرض [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

روانه گشت [illegible] / [illegible] مسلم

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

۱۹

[illegible] / [illegible] مسلم

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] تمام

تمام [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

غرض [illegible] / [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] / [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

(۲۶)

وز آن مصحف که حضرت بهر تشریف آورده — ز سینه آه همی کشید و [illegible] بوده

دریغ و وای که این کوفیان بی‌حیا — بعهد من همه [illegible] از طریق وفا

چو ماند حائر و حیران به بیکسی فرزند — [illegible] گفت که باید [illegible]

کشید از دل پر درد از مصیبت آه — سوی [illegible] و روی [illegible]

[illegible] — از آن [illegible] آفاق [illegible]

بگو که غم گساری [illegible] سوار — که بسته‌اند [illegible] کوچه و بازار

بماند مسلم بیچاره واله و حیران — که در کدام کوچه آمد ز قوم [illegible]

نمود روی میان کوچه از تعجیل — خبر نداشت که پایان آن [illegible] بسته بود

بحول [illegible] کوچه [illegible] — [illegible]

[illegible] نکو [illegible] — دلش ز [illegible] آن [illegible]

ز روی عقل [illegible] — که گر [illegible] باطل

پیاده گشت [illegible] کوفیان [illegible] — که [illegible] روز [illegible]

همه به سر آن کوچه [illegible] — قدم گذاشت [illegible]

نشست [illegible] بی سامان به کنج تنهایی — فشاند [illegible] بیکسی

ز مشفقی که [illegible] آبی — که [illegible]

بیاد

۲۰

بیاد بیکسی حضرت امام حسین — همی فشاند [illegible] خون [illegible]

[illegible] مغموم — گریست [illegible] طفلان بیکس [illegible]

باین طریق [illegible] — نشست [illegible] سینه [illegible]

غرض [illegible] — [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] — نمود [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

چو دید [illegible] — نمود [illegible]

بگفت [illegible] — که [illegible] مسلم عقیل [illegible]

[illegible] — [illegible]

قدم گذاشت [illegible] — دلش [illegible]

همی نمود [illegible] — [illegible]

بهر طرف [illegible] قدم [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

(۲۷)

نشسته [illegible] مشغول — [illegible]

بگفت [illegible] — [illegible]

اگر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بگفت [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — ز بی‌وفایی این کوفیان بی‌بنیاد

[illegible] — [illegible]

اگر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

۲۱

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] تمام — [illegible] آرام

نمود حیرت و اندیشه [illegible] — [illegible]

بگو [illegible] — [illegible]

جواب [illegible] مشغول — [illegible]

[illegible] — [illegible]

بگفت [illegible] — [illegible]

زبان [illegible] — [illegible]

بگفت ای [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — زبان [illegible]

[illegible] — [illegible]



[illegible]

[illegible]

بگریه گفت که ای نور دیدگانی چند

[illegible]

ز بی کسی و تنهایی کسان پریشانم

[illegible]

چو آن حکایت جان سوز آن کنیز شنید

[illegible]

فکنده سایه همای سعادت بر سر

[illegible]

حکایت غم شهزاده با جان فرمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۳۲)

جواب آنکه مردی خوش دو دستار   علی الصباح شدیم در سرای آن بیمار
نما نمود ستاره که ای جوانمردان   که بخت تمام تمامی سلم زند و ندان
کسی که آن دو دستم دیده را آمرزد   بغتید عاقبه بخیر و بستگیر آورد
امیر ابتدا زد دو جامه گو بگفت   تمام ما زد و رحمت باو بخشید
شنیدم این سخن وصحیح کرد با دو سبیل   سوار مرکب خود گشته هم صحیح جلیل
تمام کرد و دو بیرون کرد و گشتم   باین طریق که من باب شش گفتم
بنالستم بر آنکه حال آن تیغ دراند   ز شهر و کوچه و بازار زدیم بر در داد
زناز این معامله با جوان شیبه گریان   جو صبح عالم نیستان همه شش جستان ...
خطاب کرد که ای مرد ای جهد دست   که در طریقه اسلام نا بجوانمردیست
کسی که تیغ را ولاد مصطفی بکشد   خدا اند و دید و کون ای فقا بکشد
جو حارث این سخن زند و بی شنید بشتافت   منود جمیع را ز برادر شد در خواب
روایت است که جو کان شد در حسین   دو نو رسیده دو عم زاده امام حسین
شکسته خاطر و غمگین میان آن آشوب   جو آفتاب منودند شام گر غروب
بپاسبانی بشتر از آن شب تار   جو صبح شمع شبستان تو تابت و بیمار
سحرگه زد رفت بیرون در بحر سپهر   در دیده ز دو زنده بی شنیم از مهر

سفینه

۲۶

سفینه شب جو رسید به بحر شفق   ز جاز سو جه طوفان صبح مستغرق
سفینه دو امردان صبحدم زناب شنا   برای مرد بشها ده زغم کر بسته
جهان پناه دو غنچه که آن محمد بود   جهان پناه که شیر حسین خطاب نمود
گرامی تر ز من و برده بجواب دیده   که رفت با تو امروز شوید شهید
سر مبارک با از تن جدا سازند   تن مبارک ما خاک کربلا سازند
کنون بواقعه دیدم که شیر دو ثقلین   شفیع روز جزا جد با حسنین
نشسته بود کنار شش غضنفر باب   بر او نشسته ز حیا علی ابو طالب
ز یک طرف بیدم بود و حضرت زهرا   ز یک طرف حسن آن یتیم شوید او ادنا
جو چشم حضرت زهرا بما فتاد   دو دیده اشک فشان آن کمال نجای ما
بجانب پدرم رو نمود و گفت چرا   گذاشتی تو یتیمان خویش را تنها
جواب او که ای بید فرشته خصال   چنین مباش که از تنگ شد بر دو نبال
سحن من شنیده حاصل که مرده گشته شویم   بدفتر شهدا در جهان نوشته شویم
بیا که با تو از جان و دل وداع کنیم   جو شمع زنده دل و خوش ز شعاع کنیم
جو از برادر خود این شنید ابراهیم   بگفته از سر درد و خاک تیره زد دو دهیم
گریه گفت برادر شنیده ابرار   که من بخواب حسین و پدرم شدیم بیدار

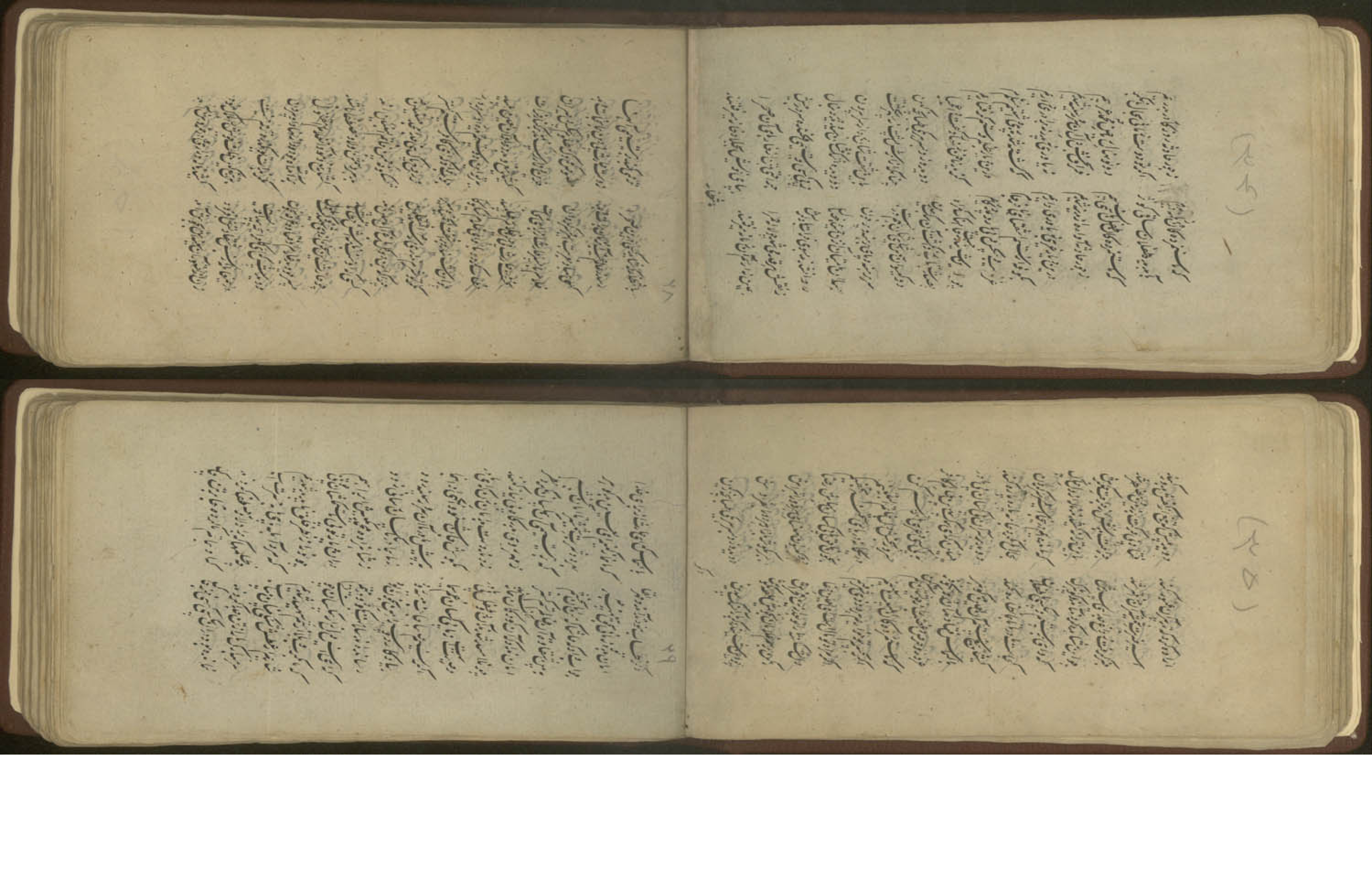
(۳۳)

بجان آن دو کودکان مظلوم بر گشته زینا   خبرین و ار جو خود دست گردن
گذاشتند جو گل غنچه های لب بر لب   ز دیده اشک فشانند نیاز رقیب
خبار بیکسی از روی یکدگر رفتند   باین نوای حزین از زار بگفتند
امشب شب قتل کودکان است   خون از زول فلک روان است
ای باد صبا بیا گذر کن   در روضه مصطفی گذر کن
بگذار سر نیاز بر خاک   جون لاله بساز سینه را جاک
جون مادر بیکسان اثر کن   بیران مدینه را خبر کن
با مادر ما بگو بیایی   از ما ز رسان باو پیامی
کای مادر مهربان کجایی   از طفلانت چرا جدایی
در کوفه غریب مبتلاییم   بی مونس و یار و آشناییم
بگر گرفتار و اند غریبان   فرزندانت درین بیابان
لب تشنه اسیر گو میا شند   افتاده جو ماهی طپانند
آیا ز فراق ما تو جونی   در شهر مدینه دیده خونی
ما را بستم شهید کردند   از روی تو نا امید کردند
تکه زدند خنک کرده ما بیران   آتیم و دان ز یار گریان

رخ

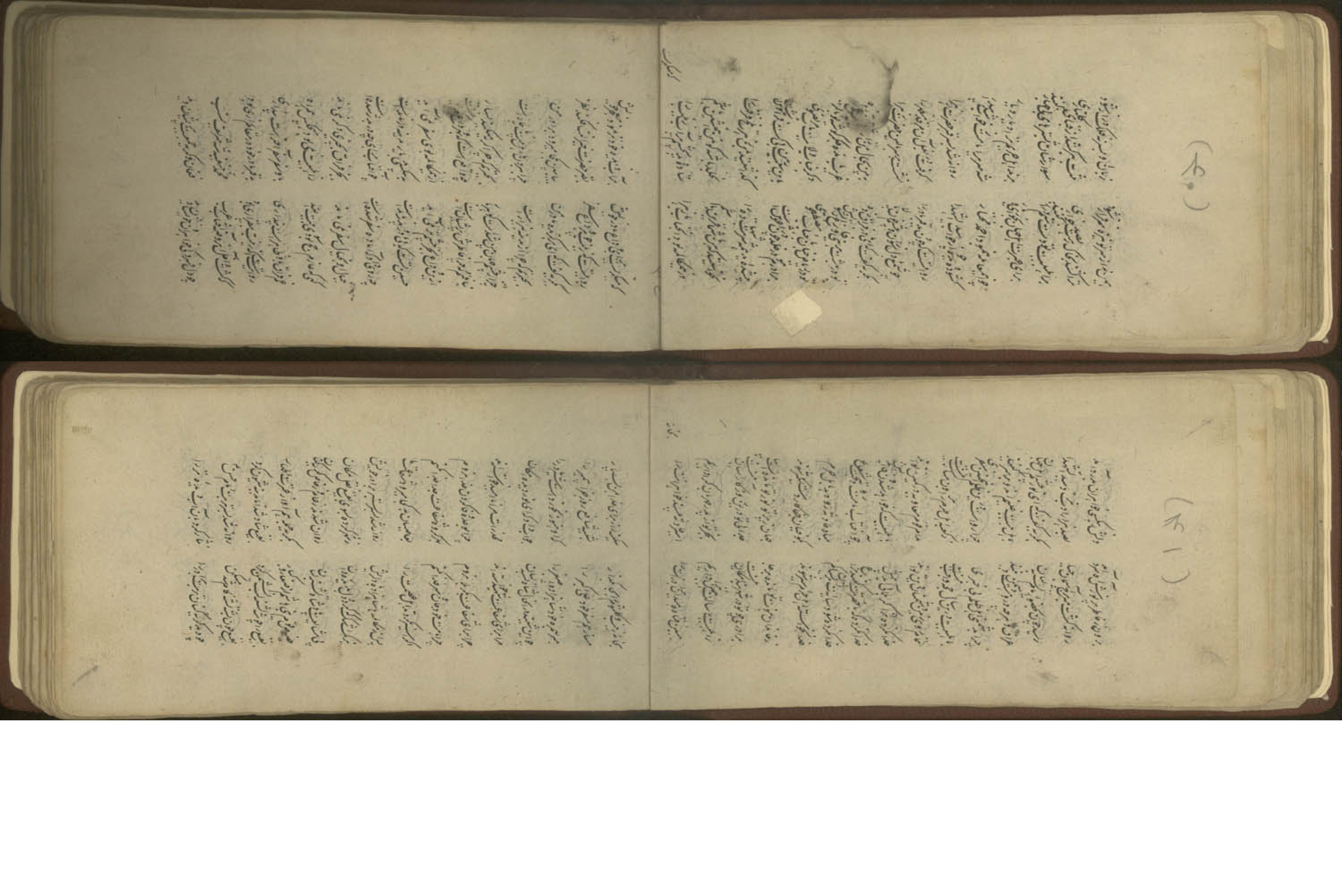
۲۷

رخ بر رخ های تو بمالیم   از غربت و بیکسی بنالیم
مانیز ز حسرت تو مردیم   این حسرت ابخاک بردیم
روحیست که آن کافر ستم کرد   که شنید بو شنیده خوابیده آن زمان بجا
شنید حارث بیداد کرد جو این بشنو   امان جست خوف خصال آنچه داد زبن
که گفت ای زن بیکس سر جا را   که سوخت گشتن این آتش با زما
بیان آتش شمع بحر کره چراغ ز روشن کن   بحبست جو بیم برد چراغ و شیون کن
زن از حیله بر سوی گروه احسان شش   نگرد معجزه احوال آن همانش
بخشم رفت زن کافر ستم کرده   ز پای جست بجان بخط اش گرفت
شنید ناله و رفت از پی حیله بگاه   چه دیده دید دو شاخ آل آن تیغ خوش
نظر نگند در احوال آن لعین دغا   چه دیده دید و ز دو رست آفتاب بقا
گرگر دو به بجز جون دو حشت و از غم   شدند جون گل بنا یکدیگر توم
تماس گرد دو فر دو دو آمده رسما را بیدار   گرگشت بقا صبح مشرق سیه
خطاب کرد که ای حران مشرق   تما چه دیده غیر دیده که نام سپهر
قیاس دو دست نموده آن ز روزه   فغان و ناله کشیده از دو انجانه
قیاس دوست نموده آن تیغ دو زنه   فغان و ناله کشیده در ان خانه

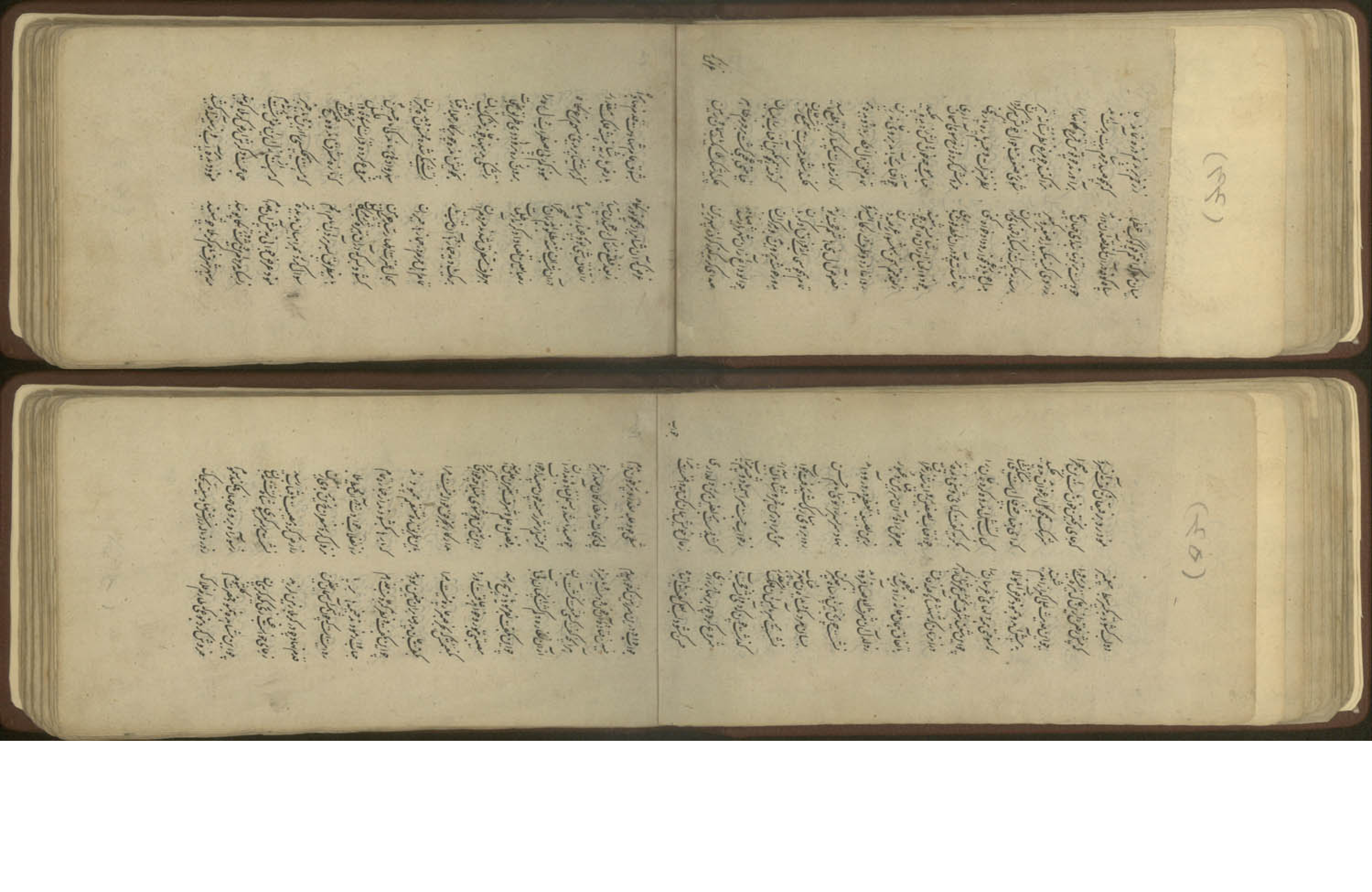


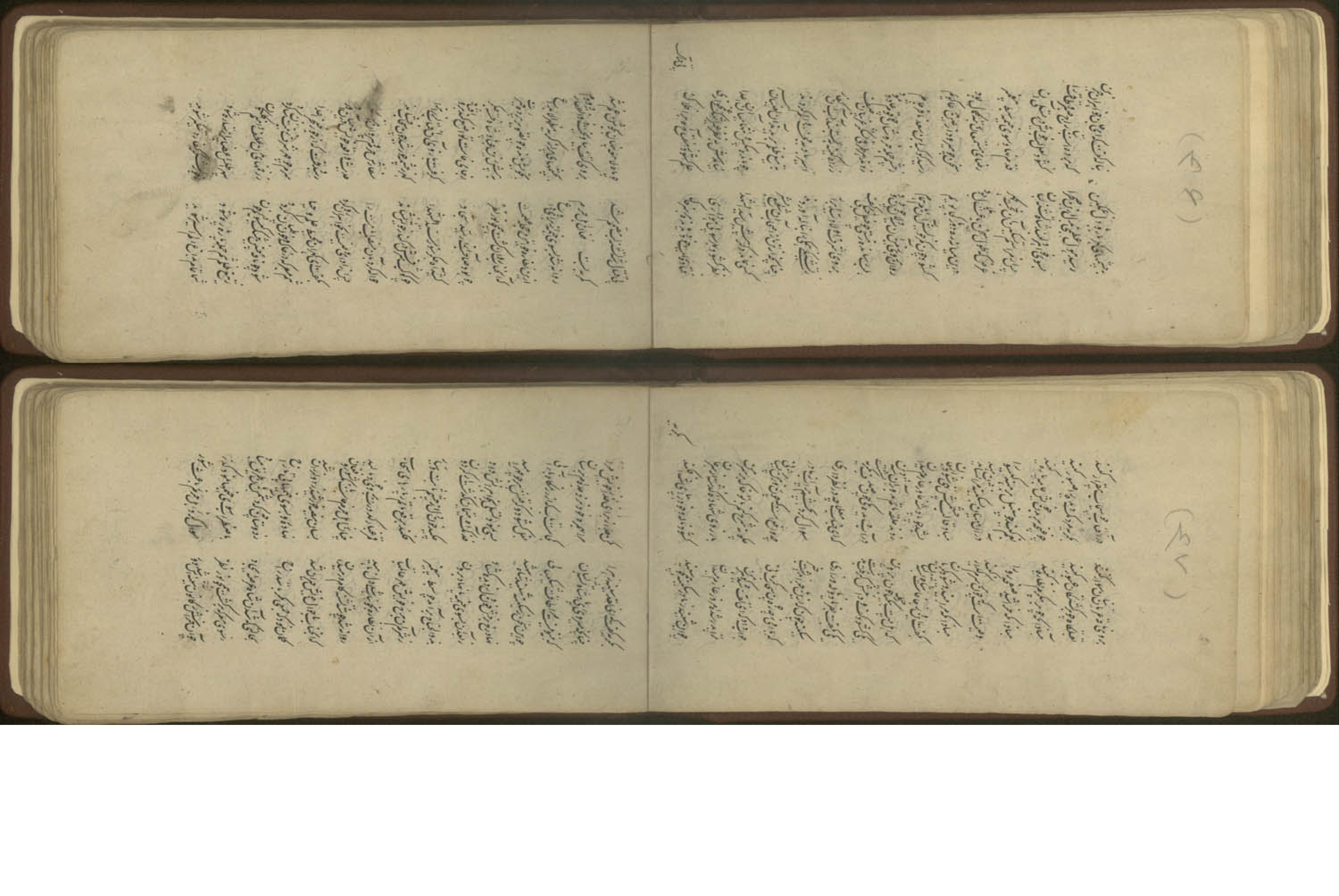




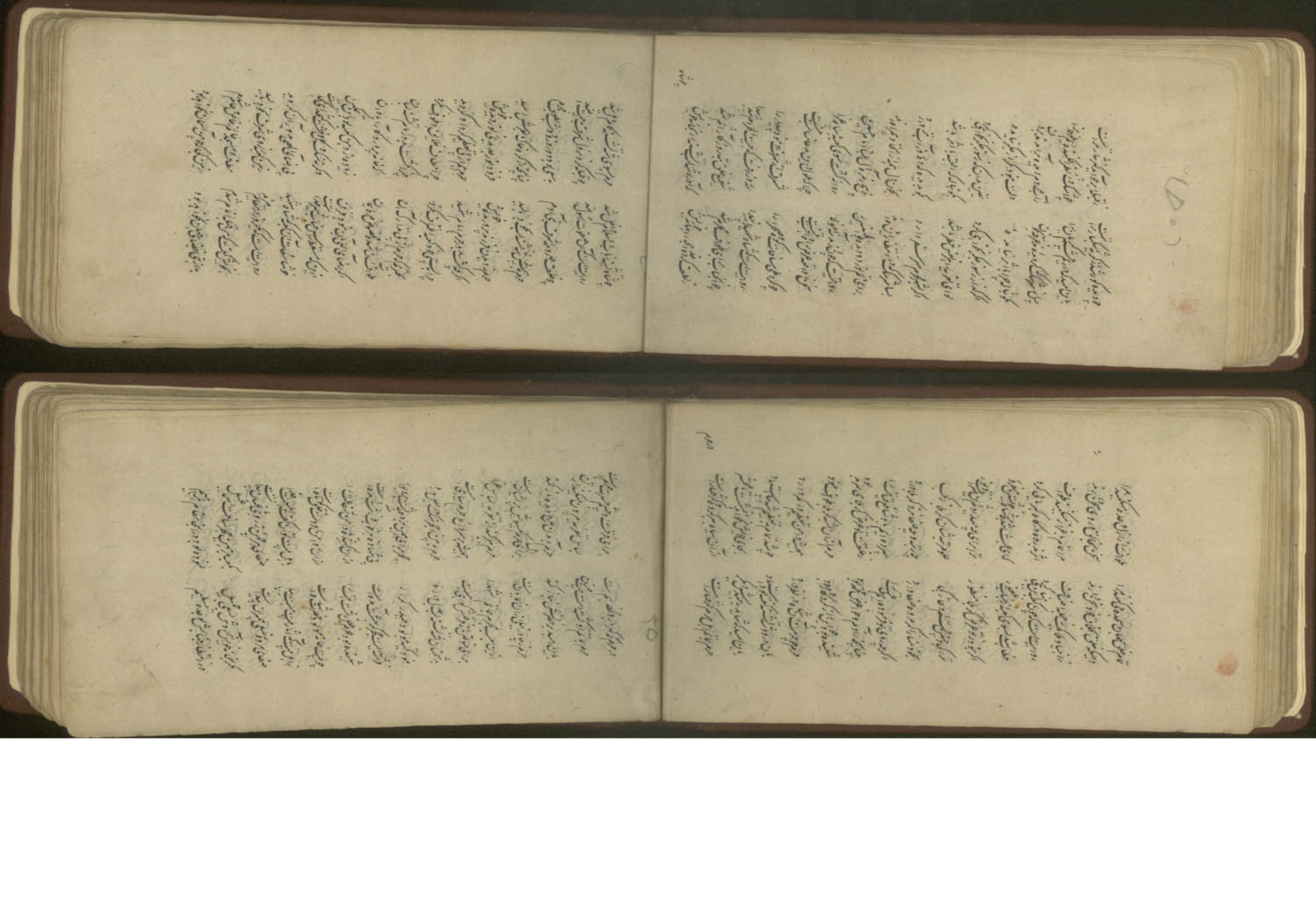
















(55)

سر از معجزات نغاره بشد خواهی از دست / سکینه را تو دیده آه و خروش و بیخویشتن گشت
به نظاره سوی شهر شام خواهی رفت / برای عبرت بر عاشق عالم خواهی رفت
نشان عازم شهر مدینه خواهی شد / غلام از غم ارباب گریه خواهی شد
چو این شنید دل او کمال زینب محزون / بگریه گفت که ای نور دیده پرخون
باهلبیت اگر عصمتی بخواهید داد / بما ستم زدگان [illegible] بخواهید داد
چو این شنید برادر شفقت آن امام حسین / خطاب کرد بزینب که ای سلالهٔ دین
باهلبیت رسالت پناه پیغمبر / بمعتبران خطاب کنید بخبر
کسی نظر بخیانت نمیتواند کرد / نگاه بر طهارت نمیتواند کرد
سکینه چون پدر این سخن شنید و شنود / زهای محنت این حال بیخودی افزود
ازین سخن همه عترت رسول آمد / در آمدند بجا و فغان بناله آمد
روان شدند بسوی سکینه زاری / تمام ناله کنان تا مقام محمود زاری
چنان بگریه در آمد حرم خروش گرفت / که چرخ پیر از آن نوحه در گوش گرفت
بجای اشک ز چشم دیده خون آورد / زبان خامه ازین نظم موج خون آورد
شهادتی که بمخدوم رسل همه ز خوشی / [illegible] ز هیبت [illegible] بیهوشی
تو جا بگفت [illegible] آخر الزمان داری / تو مسلکی که [illegible] داری

منم که

50

منم که بنده مقبل خاک جناب توام شاه / همیشه منتظر لطف بحساب توام
بگرد جای تو سالها که مهمان بوده‌ام / در آستانهٔ تو از همی دوران بوده‌ام
بگرد جای تو سگ [illegible] بوده‌ام / چرا که منهم ازین عترت [illegible] شده‌ام
خصوص [illegible] دلیر شده‌ام / باین امید [illegible] شده‌ام
[illegible] مبتلا شده‌ام / [illegible] کربلا شده‌ام
بگرد جای تو گر بنده مرگ خاک شوم / باین وسیله مگر از گنه پاک شوم
نگاه لطف بحال من [illegible] / [illegible]

واقعه شهادت حضرت عباس ع من کلام مقبل

دگر محرم [illegible] ماتم آمده است / ملال نوحه ز شهر محرم آمده است
ملال [illegible] فغان [illegible] زمین / کشیده علم ماتم بگوش چرخ برین
عجب [illegible] خون [illegible] / [illegible] شهید است
ازین عزا [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
صباح شام شفق [illegible] / که خون [illegible]
روان [illegible] / [illegible]

(56)

چو کربلا که در آنجا [illegible] شهدا / ز رنگ و محرم شهادت شهر عزا
که هست آن حرم زمین که حضرت [illegible] / [illegible]
که هست که مهمان [illegible] وقت [illegible] / [illegible]
فضای صحن که آئینه‌خانه دلهاست / [illegible] دو جهان [illegible]
چو صحن اگر [illegible] / حیات [illegible]
شماره که در آن صحن [illegible] / [illegible] زمین بر آسمان [illegible]
[illegible] / که گفته است که [illegible]
چهل چراغ [illegible] / [illegible]
[illegible] / که گفته است که [illegible]
در حرم [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
حریم [illegible] کربلا [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

چه روضه

51

چه روضه‌ای که در او خفته جان پیغمبر / زبان حضرت روح الامین بالش پر
کشیده [illegible] روضه [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
چنین [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / بآن ضریح که [illegible] اسماعیل
گشته [illegible] اسمعیل / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / یقین که هر نفسی عمره ایست مقبوله
[illegible] / [illegible] مسجد الحرام [illegible]
صفای مروه [illegible] / صفای هر چمنی [illegible]
همین زیارت او [illegible] / [illegible] روضهٔ رسول [illegible]

سلام او و طواف رسول و حج کعبه — چه خوش بود که برآید به یکدم این دو کار
بود زیارت و محضر امام خدا — که ثبت گشته به جایش اسامی شهدا
همین اسامی و بس که آن شده والا — پس از سلام به بالای سر بخواند دعا
هر طریق زیارت که گفته مستحب است — دو صورت گشته قابل زیارت
نه از دم طرف شانه بند میل و نهار — نمیرد و ببرد دل چهره به زوار
به این وسیله دعا اجابت است و رحمت — که گشت قبله و هست فوق عرش برین
به تحت قبه اجابت رسی و حاجات — که هم همیشه شفاعت ز فاکر قبر است
دل که مخزن خود در غم زیارت است — حضور قلب در آن وقت [illegible]
فتاده اندر شب و روز مهر و قمر — به زیر قبه منور [illegible] روز و در
که قبه اش گنبد از زر که هر که سا(ی)ی — قرینه است که هر که سر است [illegible]
دوازده شده در آن [illegible] که قبه [illegible] مشهور — که شبیه [illegible] طوف [illegible] مشهور
نمی‌توان به حضرتش [illegible] — [illegible] سوره نور [illegible]
پر دیده [illegible] صندوق [illegible] — قرآن [illegible]
حدیث [illegible] — همین بس است [illegible]
که گفته [illegible] نور دیده ثقلین — گل حیات رسول‌الله امام حسین

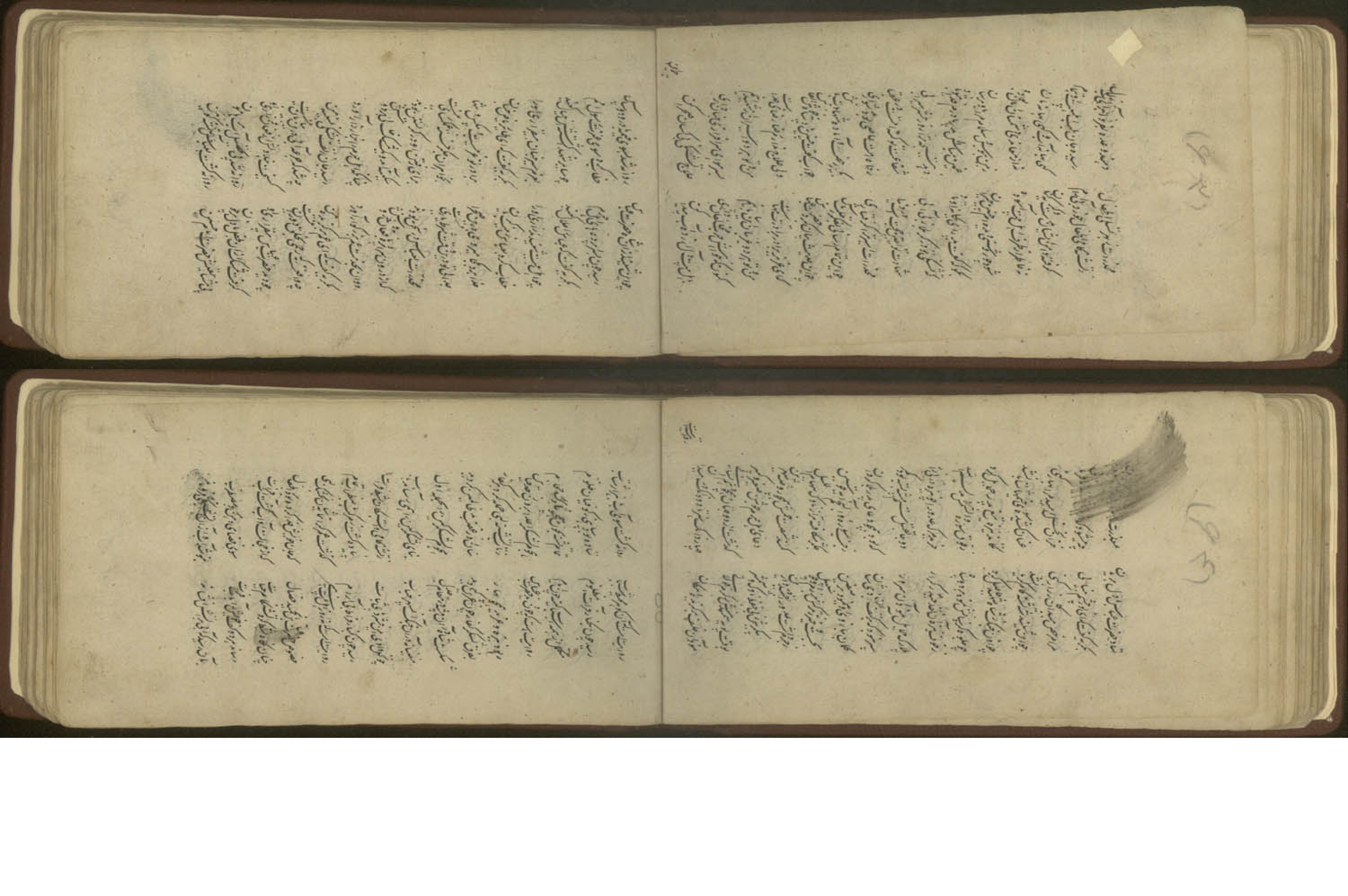
مواليان

مواليان و محبان آل پیغمبر — [illegible] غم [illegible]
شده است [illegible] نبی عمی [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] قافله [illegible]
سپاه [illegible] علم [illegible] — پی عزای علمدار سید الشهدا
روایت است که [illegible] — [illegible] عباس [illegible]
بروز معرکه [illegible] جعفر [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] سلام شاهزاده [illegible] — [illegible]
چو تشنه دیده [illegible] — [illegible] پریشان [illegible]
[illegible] — [illegible]
پر دیده [illegible] — [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] — [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] — چو تشنه کرده [illegible]
برادران همه مقتول [illegible] — مواليان همه مجروح [illegible]
فتاده یک طرف [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]
یکی نشسته بالین [illegible] — یکی [illegible]
یکی [illegible] — [illegible]
یکی نشسته [illegible] — یکی شکافته [illegible]
درون خیمه [illegible] — فتاده قاسم مقتول [illegible]
[illegible] — فتاده نعش علی اکبر [illegible]
نشسته [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ز یک طرف [illegible] آل عبا — فتاده [illegible] اعدا
برای تشنگی [illegible] — هر طرف [illegible]
[illegible] — [illegible]
چو دید حضرت عباس [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]
چو این شنید ز عباس سید الشهدا — جواب [illegible]
بیان کن [illegible] — [illegible]
جواب گفت [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
چو این حدیث بیان کرد [illegible] — [illegible]
[illegible] — کدام روز [illegible] شهادت
جواب گفت که با حضرت امام حسین — [illegible]
به کربلا [illegible] — [illegible] لشکر اعدا
برادران [illegible] — تمام کشته [illegible]
[illegible] — [illegible]









شیر خدا ای تو عم بزرگوار کو افسوس تشنه لبان جدا و کباب کو
کجاست جد تو ای وصی پیمبر که [illegible] ساقی کوثر
محمد عربی کو که خسته است حسین تمام پیکر او هم شکسته است حسین
وز درد بحر صبر عش [illegible] اکر معاینه بیند ترا [illegible]
بکو چه چاره کنم آه [illegible] که [illegible] کشتی [illegible]
روایت راوی که کفت [illegible] چنین [illegible] مستعد [illegible]
کفتش که کفت که [illegible] دیده [illegible] یکانه خواهر مظلوم [illegible]
از [illegible] کار [illegible] انیس غم [illegible]
روایت است [illegible] زباغ عمر شد از جور [illegible]
کشوده دیده [illegible] که جام آب [illegible] ساقی کوثر
[illegible] کرفته است [illegible] برای شما
فرشتکان مقرب [illegible] رو دیده [illegible] بهمه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
یکانه [illegible] [illegible] شهدا

بکرکیف

بکریه کفت خدایا [illegible] [illegible] جهان [illegible]
عالمین [illegible] کافی [illegible] همه [illegible]
[illegible] جناب [illegible] [illegible] کرد
[illegible] [illegible]
بزرکوار خدایا [illegible] [illegible] مخلوقات
[illegible] [illegible]
سوی جنت [illegible] [illegible] مقصود است
خصوص [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
امید وار دو عالم سید الشهدا است [illegible] آل عبا است

واقعه شهادت شهزاده عبد الله [illegible]

زده [illegible] خیمه [illegible] [illegible]
ای شیعه [illegible] از دیده [illegible]
[illegible] از کرده [illegible]

بکر [illegible] آل محمد در کربلا [illegible] اعدا
مرویست که چون [illegible] [illegible]
با اهل حرم کفت [illegible] از جام شهادت [illegible]
[illegible] در خلد برین فاطمه [illegible]
[illegible] [illegible]
هر کاه [illegible] [illegible] اعدا
زنهار [illegible] زنهار [illegible]
زنهار که [illegible] [illegible]
کرد [illegible] [illegible]
شد عازم [illegible] [illegible] عالم [illegible]
[illegible] [illegible]
القصه [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
مرویست که طفلی [illegible] [illegible]

بودش

بودش [illegible] [illegible]
هر کاه که بر خاطر شهزاده [illegible] اندوه و فراق [illegible]
[illegible] بر خاطر [illegible]
آن طفل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
آن طفل [illegible] آن [illegible]
پرسید [illegible] [illegible]
اهل حرم [illegible] [illegible]
کفتند [illegible] [illegible]
چون یافت [illegible] [illegible]
کریان [illegible] فریاد [illegible]
[illegible] حسین ابن علی [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible]
آن شمع [illegible] [illegible]
[illegible] فرزند رسول است این شاه [illegible]























(۹۵)

خدا ز عدل کند و مرا فراد کند — مرا معاشر عبد الله زیاد کند
دگر چو خوش سخنی را نکوئی بال سخن — که اختصار سخن باشد از کمال سخن
اگر چراغ بود آتش سخن افروخت — ولیک شمع از شعله بیانت سوخت
کلید و قفل مضمون‌ها بود الحق — ترا مدد ز دو آل کند دعا مطلق
همیشه باد به تیغ شریعت و شهاد — که هست و کشش از شمع طلعت ایجاد
بحق احمد و عهد او ز شیر پشت شم — که اوست شافع اهل جهان و عالم و آدم
بآن شکسته مغفر پرستم دیده — شهید حضرت کبار زیاد گردیده
بسبز پوش بلا و بلاد و ریح حسن — شهید زهر ستم حضرت امام حسن
بخون طپیده میدان کربلا — گلو بریده راه خدا شه شهدا
بجاه زین عابدین سال از غم دل زرد — محمد باقر نقطه مقابل نور
بحق باقر و جعفر دو عالم عادل — دو شمع اهل هدایت و مرشد کامل
بجاه موسی کاظم شفیع روز جزا — بحق قبله هشتم شفیع روز جزا
باب هشتم تقی و نقی هادی دین — بحرمت حسن آن رفتار شمع حسین
بجان شاه و مهدی مستر گوهر — بحق شاه و لشکر شهان امام حسین
که این شکسته ولایان ز غرق — زیارت حرم کربلا کرامت کن

کوبیت

۸۷

بگوید که جا ملک جاه و دانی ده — که اعتبار نبود داری هر آنچه دانی ده
بلبل سیل عشرت شوقی ده — غبار خاطر ما ساز و فیض ده
به ملک طلعت داری خدا رهوی ده — ببعد رهوانی نیز خود دگوهی ده
اگرچه نامه سیاهیم و رو سفیدیم — چرا که تعزیه دار شه شهیدانیم
بآب کوثر عفوت بشوی دفتر ما — ببخش معصیت سید الشهدا
تمام را برسان بکربلای حسین — بلند مرتبه ام ساز از برای حسین
خصوص بنده که غم داوست شیفته غم — چو لاله داغ غم او و داغ از دو رنگم

واقعه عیوه اهل بیت از قتلگاه هنگام قتل علیه السلام

هلال ماه محرم ز نو هویدا شد — مصیبت خلق هر آنچه مهیا شد
بنای خانه افلاک منهدم گردید — رواق‌ها همه بر روی یکدگر غلطید
بساط عیش جهان آسمان ابلق نهاد — درین معامله نان شفق بخون افتاد
شفق بماتم محمد و هم حسن بن — کشید بر رخ افلاک پنجه خونین
نگاه چرخ تماشا بشد خانه ماتم — نشسته بر سر اهل جهان غبار الم
ز گریه مرد ملک دیده گلاب گرفت — سراغ و واسطه عقل از دل خراب گرفت
دل از معامله کربلا خوش بود — ز نقش فتنه ماتم کوشش عقل نماد

(۹۶)

چو نقل این سخن از شرح نظم حکایت کرد — روات قصه عمر لشکر شه کمال آن گرد
چو شد شهید ستم سید الثقلین — حدیقه گل خیر النسا امام حسین
سر مبارک او در حقیقت سنان کردند — تنش بجوی که کربلا طپان کردند
فتاده در بستان حضرت کشتن — بریسمان ستم بسته نامد تشن
باین طریق چو آن ابن سعد فرجام — روانه گرد ز کربلا بجانب شام
ز ظلم کینه تنش بیکفن نیامود — باین طریق شب و روز راه پیمود
ز رشتکاری مرد و زنان بی‌بها — که از فلک قلعه کربلا بکوفه فتاد
چو کوفیان لعین مطلع از کار شدند — بعزم سیر تماشا همه سوار شدند
ز بس که هم خلایق شدند زمین پیدا — فتاد غلغله در شهر و کوچه و بازار
روایت است که از شهر کوفه جای — ز سالکان ملعون دشت کار زنهار
عماری زبرای محمل خوش ساخت — بطبع خواهش دکان زمانه پرداخت
که بانگ غلغله کرنش بگوش آمد — ز دهای خلایق دلش بجوش آمد
شکسته ال و پریشان خاطر محزون — نظاره ساخت شتر آن کدورت خانه برون
هر طرف که نظر کرد دل پر از درد — نشسته دید تماشائیان گرده کرده
چو خلق کوفه سر از شعار گرفت — بگوشه زن شطاط جهان قرار گرفت

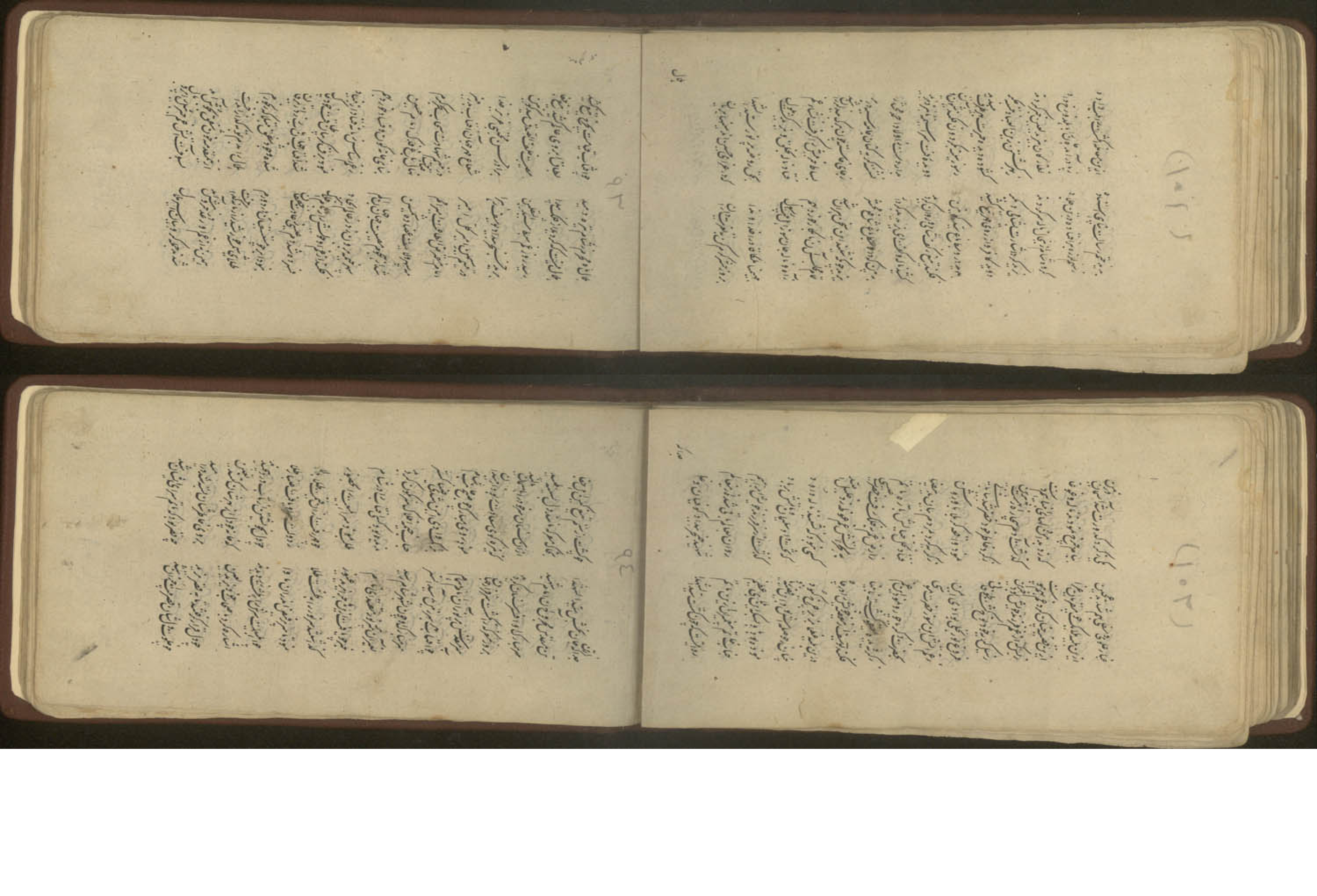
کمان کمان

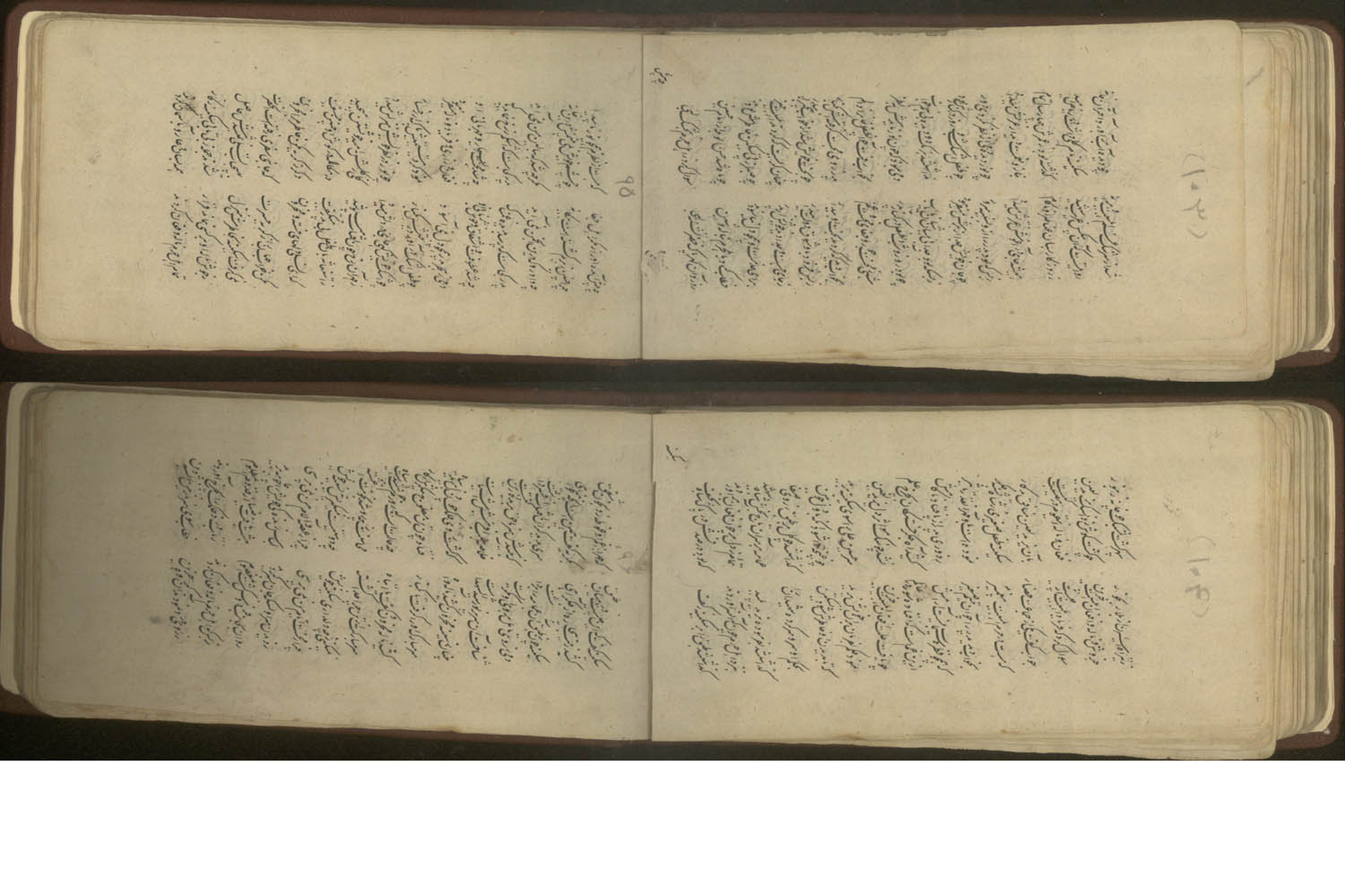
۸۸

کز آسمان آتش اهل بیت پیدا شد — ز دود زراعت آتش‌نشان کمان پیدا شد
سر مبارک از نیزه نمایان شد — که آفتاب حیرتش چو بیدار زران شد
بدین خیال فتاده از هند می‌ادراک — که مگر آمده دیگر نیزه آفتاب فلک
چو آفتاب که از نیزه ها کشیده هلال — نموده مشعله مهر و ماه و پر ز دل
علم کشیده از آن نور تا عرش برین — شعاع طلعت آن داده چرخ را بزمین
نگاه کس نظر افکنده و عرش فرود — که آفتاب جهانتاب آن باشد ز دود
ز روشنی سر آن ماه بالا تمکین — هر آنکه فلک سجده بود دوی یمین
ز خون تکمیس چون حضرت خضاب شده — ماتش فلک ز قد سنان کباب شده
بتن سرگ آن حبر علی شاه کشید — کسی چکوفه بر حضور شه آمد وجد
کجاست قاطع بر هر شه عطا گشت — بدیده شش چمن اهل آن ماه پر گسیند
ز چشم دل بسر آن جناب نیکرست — سوال کرد ز یکی که این سر کیست
جواب داد که خورشید برج دین است — سر مبارک سلطان دین حسین این است
کلی که حضرت بر رخش فنای گرد — ز دست عادت به حبر علی سنانی کرد
حسین حضرت ده نظر نمود که شهادت است — بدشت کرب و بلا جمله شهید است
ببیانی نیزه روان دیده و جوالی او — به پسر امت فلک کمکی ا











ازین سبب که دل رسول تنگ شد / چراغ شام میان بلاد روشن شد
روایت است که چون شام گشت نشان / هم غریبی محنت فزود بر آن سان
که خاطر آزرده شاه نجف زن رسول اشد / مدینه و حرم خانه رسول اشد
شهادت خلف و دختران آل عبا / بخون حسین سر و تن شد جدا
غم جدائی ز جانب لشکر کش / بغربت آمدن و محنت اسیری خویش
ز ظلم بیکس و بی یار و بی تبار شدن / اسیر لشکر غدار و بکار شدن
بآن گروه ستم پیشه همسفر بودن / تمام راه ز آزار قوم بر حذر بودن
تسلی دل اطفال بی پدر بودن / غذائی دیده خونابه جگر دادن
سوار بر شتران بودن و شفقت داده / کشیدن ستم و طعن دشمن جا بکار
ز بس که وقت ایشان بر نج و محنت / ز سوز دل شده پنهان ز دیده آشکار
تمام راه ز غم جا برآورده / ز بانگ ناله فلک را ز جا برآورده
ز راه قال در آن شهر حشر و محنت شد / دیار شام صباح صف قیامت شد
ز هر طرف ز پی اعلام بانگ نوحه و غم / رسید این خبر جان فزا بگوش زنند
شنید آنکه ز جانب ابر حجاب / سوال کرد که از بیت خوش ز شهدا
یکی ز برد بزد یزید حاضر بود / که بر تمام امور ستم و حیل و ناظر بود

جواب گفت که این اهل بیت اطهارند / که از جفا بتوان مردن همگی در دارند
اسیر دشت بلا غیر کربلا گشته / باین غریبی از اندوه مبتلا گشته
چو این شنید شد و گفت یزید پلید / برآمد از غضب اهل بیت طلبید
روان شد از هر سو تماشائی بسیار / بنزد اهل حرم از برای استهزا
مخدرات سراسیمه از زمین جستند / بیکدگر همه چون ذره و مهر پیوستند
روان شدند بقصر یزید با همان / زنگیسی همه لرزان و خایف و ترسان
روایت است که احمد بزرگ و غم / ببارگاه یزید آمدند اهل حرم
چو دید اهل حرم آن حرامزاده شنید / برابرش همه از دور ایستاده دید
بمجلس نگر آمد خفت از عنا و نقر / نکشت منقت اهل بیت پیغمبر
گذشته چون نفس و همه کمر وانمود / نظاره کرد با اهل حرم بر نجف
ستاده دید جوانی چو آفتاب منیر / خمیده قامت چون سرو از غل و زنجیر
ز ضعف تن الم و رنج خود مو در کج / برای شرح جفا و ستم شده بیمار کج
گذشته موی سر از منکب امام حسین / مو هر سر مو سر گذشت از زین
شده بلا نه لای خویشتن و آب / بجای خنجر نه جان فکنده ای که آب
به فرقت پدر از هجر و دیده و دل / روان چون جگر همچو خونشه روان

چرا نبود کسی اهل بیت سلسله / که داشت سلسله اهل بیت اندر بر
نه بر آن خلف مرتضی که بود اسیر / ندیده بود کسی آفتاب در زنجیر
بعیش و سر شاه شهید در پیش / ستاده دیگری که آن غمین و سر در پیش
بانجناب معتدی چون کرد / سوال کرد که این جوان کیست
یکی ز برد بزد یزید حاضر بود / که بر تمام امور ستم و حیل و ناظر بود
جواب گفت که فرزند سید الشهدا است / مسیحه که ز فیض او ز رفض و سما است
ز اهل بیت رسالت همین یکی باقی است / که همچو نوح بطوفان کربلا مانده است
چو این شنید ز زبان که حیا یزید / سر شه شهدا از بر خود طلبید
چو شد اشاره او خادمان ظالم / که داشته سر از فرق آن مولا
گرفت چون سر شاه شهید اکبر / از آن بخجالت خلق است شیعه طلا قرار
بطشت زر سر خونین سید الشهدا / بهار کرد بعین خزان گل رعنا
بطشت زر چو سر از خون فرو گرفت / از آن شد است اشرف علم عبار
بطشت زر سر پر نور آن امام شهید / شبان مطلع خورشید شود مه دید
چنان بطشت بغرش بعینه سعید / که آفتاب نخشب ز آفتاب گرفت
گذشته چو آن طشت بر بزد یزید / نظاره کرد و سر شرف شهیدانش

اشاره کرد بسوی حسین سید الشهدا / خطاب کرد بسوی ورید و زهرا
سزای خویشتن از تیغ کو جفای بدی / چرا ز بیعت من انحراف ورزیدی
چرا کسی با امام زمان خروج کند / از آن سبب که جهان شهرت لجوج کند
شنیده ام امام زمان زین عبا / بگریه گفت که ای همچو تیغ بنیاد
تو کیستی که امام زمان تو انی شد / خلیفه همه خلق جهان تو انی شد
امام دوست که باشد ز علم اعلم / کجاست علم تو ای کافر خدا نشناس
کرا خدای جهان منصف امامت داد / پی امور خلایق کرا خلافت داد
کرا بود با صدق امر قتل کنی باشد / کرا خطاب شد از حضرت رسول اشد
بگو محیط که بود از محبت / بنص آیه حق خاتم النبیین محبت
کرا ز اشاره محبت اش قمر شد شق / عصا دین که قایم بروز خندق شد
کرا رسول امین خوانده حضرت داور / سوی خدا که شد در جل عالم داد
پی تولد ذات که گشت کعبه تمام / رسول ما که چنین جهان گشت از اعلام
که داشت بوقت شکستن بت / ز رنگ مهر نبوت گشت پیغمبر
بخانه که بگو جبرئیل کرد نزول / بجای جنبش گهواره آن یکی بی بدل
که بود ای که گفت رسول کرا پدید / بروز عید حسین بود اقتدا ر

که دشت کربلا شد مشهد عزت — گرفته بود که سر رشته عبادت
نگو که بود که گفتی نبی بسر و علن — که من حسینم و باشد حسین هم از من
کسی که همه اش جاه و منزلت باشد — کسی که همه اش قدر و رتبت باشد
کسی که عرش منور شد از ولادت او — دلت چگونه رضا داد از شهادت او
تو ای ستمگر بی آبرو جفا کردی — چه زخمها که تو در دین مصطفا کردی
ز ظلمهای تو در کربلای غم و درد — کشیده ام جفایی که شرح نتوان کرد
بهار ظلم تو گردید منع آب چنان — که قطره آب نگردید نصیب طفلان
ز قحط آب از آن دشت کس نگشت سیراب — ز ترس تیر و گزند آب او نداد
دلاوری که ز دل آسیا شکن بد و دلیر — برای آب روان گشت و دم شمشیر
کسی ز لشکر کین مهربان نبود جز تیغ — که آب جوی ز جگر تشنگان دریغ
نمود زخم تن چاک چاک تشنه لبان — بجان حکایت سیرابی از زبان سنان
دگر نماند کسی جز جفا و جور و غبار — که جان نداد به شمشیر لشکر کفار
شدند از حیات جوان دست کوتاه — رسد نوبت از ره رسول خدا
چنان حدیث غم از کربلا رسیده گرم — میان حکایت عمرا و ارحم
برادران جگر گوشه ام شهید شدند — نو دیده من حسین نا امید شده

بساسی

بسا سری که بر خاک تیره گشت کفن — بسا سری که بر نیزه شد که گرد
خصوص صاحب این سر که بر تمام سر است — محمد عربی را پسر مرا پدر است
به تیغ کینه سر از پیکرش جدا کردند — مرا به درد و غمش مبتلا کردند
فتاد جسم برادر ز اسب بر جای چنان — سرش بجور ستم رفت بر سر سنان
زدند آتش جور و جفا به خیمه حرمش — برای غارت اهل حریم محترمش
مخدرات سرا پرده پیمبر را — گرفته اند از ایشان لباس و معجر را
سوار بر شتران کرده اند بی آرام — رسانده اند به سیلان کربلا به شام
بگو یزید که این بندگی چه ایمان است — کسی که کار چنین کرد کی مسلمان است
دگر ز خشم ملکان فرح نخواهی — محمد عربی را شفیع نخواهی
چنین که عترت طاهر او درآزردی — محمد و همه خلق از تو بیزارند
چو این شنید یزید لعین ز بی حیایی — طلب نمود [illegible]
شنید زینب و حیرت ز حد [illegible] — زبان گشود بی التماس [illegible]
خطاب کرد به آن بی حیای مقبول — بگریه گفت که ای دشمن خدا و رسول
نظر به بیکسی و ضعف مردم کن — ز روی لطف به این نوجوان کرم
تمام بیکس و بی یار و بی مددگاریم — بدین عقوبت بلا و [illegible]

ز خاندان نبی یار مدینه بی پدریم — تمام عاجز و ایم و غریب این شهریم
مخدرات تو از دیده ها جدا و [illegible] — باین صحبت حریم تو اند و مستور
نه ما ستمگر کان اهل بیت اطهاریم — مخدرات حریم رسول مختاریم
چو شد یزید که با کسان پیغمبر [illegible] — ز کرده های جفا [illegible]
ز اهل بیت نماند است همی ما را — درین طبقه ضرور است همی ما را
باین به بخشش که این داغ دیده محروم است — ضیای هر دو جهان ای پدرم ماتم است
در آن میانه بود [illegible] — [illegible]
گرفت باز روی آن نوجوان [illegible] — بزیر تیغ [illegible]
چو دید [illegible] اهل بیت رسول — برای آن خلعت [illegible] شد ملول
تمام با دل پرخون و دیده گریان — در آمدند [illegible]
بسوی حضرت زین العابدین گشتند — بآن ستم زده [illegible] توان گشتند
یکی چو سایه بر اطراف [illegible] — یکی فتاد به پایش چو پرتو خورشید
نشست زینب [illegible] — سکینه گریه کنان [illegible]
کسی شهادت او را [illegible] — روان [illegible]
کمش [illegible] حسرت [illegible] — به حاضران [illegible]

سکینه

سکینه گفت که ای وحشی [illegible] — بگو به خواهران ستم دیده [illegible]
درین طبقه و محنت کجاست [illegible] — کجاست باب کبار تو ساقی کوثر
کجاست جده [illegible] حضرت [illegible] — کجاست باب شهید تو سید الشهدا
که زیر تیغ [illegible] — دل رمیده و زنگ [illegible]
گرستند بر آن سکینه بزاری زار — بحالتی که برآمد خروش [illegible]
روایت است که در مجلس [illegible] — فرنگی [illegible]
رسول بود [illegible] فرنگ نزد یزید — چو دید [illegible] اهل بیت [illegible]
ز بس محبت [illegible] — دلش بحالت آن مبتلای [illegible]
[illegible] رسول — که کیست این سر آن نوجوان [illegible]
جواب گفت [illegible] — سر بریده که تو [illegible]
چو این شنید فرنگی از آن [illegible] — جواب گفت که ای [illegible]
شنیده ام که کسی [illegible] — [illegible]
تو ای پلید [illegible] — که هست آل کبار محمد [illegible]
کسی [illegible] جفا کرده است — مگر کسی که [illegible]
چو این شنید یزید از فرنگی [illegible] — اشاره کرد [illegible]



(۱۱۴)

پیاده گشت چو یک میل از ره [illegible] / روانه شد بسر قبر سید الشهدا
نظر فکند چو بر مرقد منیر [illegible] / بگریه گفت که ای نور چشم پیغمبر
شهادت تو ز دلها توان و تاب گرفت / غم تو از گل نظاره ها گلاب گرفت
ز اشک غم تو چشمها خراب شده / مدینه و [illegible] ز غم تو آب شده
مصیبت تو نفس ها [illegible] / غم تو اهل نظر را رگ گلاب از دست
وطن برای تو بوسته چشم در راه است / تو نیستی و کنون غم تو همراه است
وطن جدا ز تو بر من حرام خواهد شد / مدینه بی تو مرا شهر شام خواهد شد
مرا چو اهل حرم دید بی نظاره کنند / بماتم تو گریبان جان پاره کنند
یکان یکان غم و آفت اهل اگر گویند / ز من حکایت قتل ترا اگر گویند
کی حدیث ترا طاقت بیان سازم / کجا بشرح غمت زبان بیان دارم
اگر ز تشنگیت سر کنم حکایت را / چسان حدیث کنم قصه شهادت را
بحیرتم که بیکس آن چه چاره کنم / که جواب سخن خلقت اعتبار کنم
چسان بروضه جد بزرگوار روم / چسان بمجد [illegible] آن سید گذار روم
بآنجناب محمد چسان سلام کنم / چسان خبر تو از حضرتش پیام کنم
مرا چگونه جواب سلام خواهد داد / چگونه مرا بی تو احترام خواهد داد

چسان

چسان روم بسر قبر حضرت زهرا / چسان حدیث شهادت بگویم آنجا
ز دو دیده [illegible] / ترانه خیزد و از قبر سر برون آرد
بسوی آید و این الحسین بعجب گوید / ز اشک خاک جهان خراب کند
درین مکالمه ای نور [illegible] / بجز خموش شدن چاره [illegible]
چنین بیان سخن [illegible] / چنین [illegible] شاه شهید [illegible]
ز خلاف روایت [illegible] / بجانه بوده [illegible] تعجب
سکینه [illegible] بوده چشم پر آب / بپیش زینب [illegible] بوده [illegible]
که ناگهان شتر از راه چون نسیم صبا / رسید چون بسر قبر سید الشهدا
شتر براه نشست و سکینه شد پیدا / شنیده [illegible] قبر [illegible]
خبر گرفت زینب که ای نکو منظر / [illegible]
جواب [illegible] / همین زمین که شتر ایستاده [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] / بروی قبر [illegible]
کشید [illegible] آغوش [illegible] / ز شوق [illegible] قبر [illegible]
سحاب [illegible] گریه [illegible] میکرد / بهر دو دست [illegible] خاک غم بسر میکرد
[illegible] / بگریه گفت که ای [illegible]

(۱۱۵)

بهر دو دست [illegible] میکند / کسی [illegible] غم صفحه چنین می کند
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
تو چون شهید شدی [illegible] / [illegible]
[illegible] قوم کوفیان کردند / [illegible] قوم کوفیان کردند
ز اشک [illegible] بوده ایم / ز تشنگی [illegible] آب بر بوده ایم
[illegible] / کسی که [illegible]
بروز [illegible] بوده ایم / [illegible] بوده ایم
[illegible] رسیدیم [illegible] / [illegible] تماشا بود
[illegible] سوی شام شدیم / [illegible] شدیم
نشسته بر شتران [illegible] / [illegible]
[illegible] تماشا [illegible] / [illegible]
[illegible] / روانه بود [illegible] لعین [illegible]
بهر قدم [illegible] / [illegible] لعین [illegible]
[illegible] / [illegible] در شام

غرض

غرض چو وارد [illegible] شدیم / [illegible]
ز اشک [illegible] / ز زنده [illegible] شدیم
[illegible] / بیارگاه یزید [illegible]
تمام [illegible] / گرفته بود [illegible] شمر لعین
[illegible] / شدیم داخل بزم یزید [illegible]
چنین [illegible] / تمام [illegible]
پس [illegible] لعین [illegible] / سوال کرد ز احوال سید سجاد
جواب داد [illegible] امام [illegible] / علی و سلاله فرزند سید الشهداست
[illegible] / برادرم [illegible]
پس [illegible] / بقتل حضرت [illegible]
[illegible] / [illegible]
کسی نبود که [illegible] / علاج [illegible]
[illegible] یزید [illegible] جرات کرد / [illegible]
[illegible] / [illegible]
شهید گشت [illegible] / حیات [illegible]

درین مکالمه بد یکی ز اهل ستم   نظاره کرد به سوی حریم اهل حرم

سوی یزید اشارت بی تمیزی کرد   برادر فاطمه را خواهش کنیزی کرد

چو این شنید بپا خاست زینب محزون   خطاب کرد بدان [illegible]

[illegible]   ز اهلبیت رسالت کنیز میخواهی

روا بود که جگر گوشه رسول خدا   شود کنیز تو ای بی‌حیای بی‌پروا

دل هنوز ازین گفت گو پر از خون است   هنوز دیده او زین غصه جیحون است

[illegible]   [illegible]

بگفت این و [illegible]   [illegible]

محذرات چو حال سکینه را دیدند   صدای نوحه به گوش فلک رسانیدند

گهی ز حضرت سجاد شرم میکردند   گهی به تعزیه [illegible] میکردند

چو این مشاهده بنمود حضرت سجاد   برای تعزیه [illegible]

تمام خیمه فیروزگان بپا کردند   فضای [illegible]

چو شام جمله جامه سیاه پوشیدند   چو صبح جمله گریبان [illegible]

به قبر سید بی خیمه‌ها بپا کردند   بروی قبر [illegible]

بناله جمله هم آواز و هم صدا گشتند   تمام اهل [illegible]

خروش تمام اهل سوی گشت بلند   [illegible]

خبر شد از زهر سوی خلق [illegible]   ز حال تعزیه داران سید الشهدا

تمام در سرا پرده [illegible]   [illegible]

روایت است که از پس [illegible]   [illegible]

بدین حضرت موسی [illegible]   [illegible]

سوال کرد ز خدام اهلبیت امم   [illegible]

تمام سید سجاد را نشان دادند   [illegible]

بسوی حضرت زین العباد [illegible]   رسید چون [illegible]

سوال کرد که ای مهتر زمین و زمان   [illegible]

بدل محبت [illegible]   [illegible]

بدان که چند ازین پیش [illegible]   [illegible]

گهی [illegible]   [illegible]

گهی گمشته خود [illegible]   گهی [illegible] سراب میکردم

[illegible]   بجانبی دگر [illegible]

چو صبح جامه نورانی سفید به بر   کفن بگردن و عمامه سفید بسر

نشان سروری از جبهه‌اش پیدا شد   [illegible]

[illegible]   چراکه پرتو خورشید در [illegible]

فتاده بود ز [illegible]   [illegible]

گهی جوانب [illegible]   بهر طرف نگران بود [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

همین [illegible]   [illegible]

گذشت چون [illegible]   باسمان و زمین [illegible]

زمین [illegible]   سیاه شد فلک و نور آفتاب گرفت

چو این مشاهده کردم [illegible]   [illegible]

[illegible]   گهی [illegible]

فتاده بود [illegible]   ولی [illegible]

چو هر طرف [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

خدنگ [illegible]   [illegible]

نبود [illegible]   نبود [illegible]

نبود [illegible]   [illegible]

چو این مشاهده کردم [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

رسید از عقب [illegible] شیر [illegible]   [illegible]

چه شیر [illegible]   چه شیر صورت معنی قدرت اللهی

چه شیر [illegible]   [illegible] شمشیر

[illegible] پروردگار [illegible]   [illegible]

رسید و شد بسوی [illegible]   [illegible]

رسید و چون [illegible]   گرفت آن تن [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   گهی [illegible]

[illegible]   گهی فتاده [illegible]

(118)

کی چو تو بوده دران دشت همراه — کی چو مهمان بود دیگر او
چنان گریستم آن تن که بیهوش شدم — ز پا فتادم و یکبارگی [illegible] شدم
روانه گشت چو آن نعش با نهایت گرد — پیامبر او سوی من اشارت کرد
غرض بود ز بران تن که مهمان بودم — چو شب رسید ز اطراف بیابان بودم
چو سوی ظلمت شب ریخته آمد — ملائکی به سوی آسمان همه آمد
رسید چون فراز فلک سوی شب — پدید گشت گروهی ز صفهای عرب
تمام با دل مجروح و حال چو شده — تمام غمزده و چون دم سپید شده
تمام گریه کنان و تمام چهره خراش — تمام موی پریشان چو خامه نقاش
زده همه [illegible] سنگ جا بجا — ز بانگ ایشان آسمان [illegible]
چو آمدند بر [illegible] سالکان سما — فرو نشست بر زمین [illegible]
پدید گشت یکی تخت همره ایشان — نشسته بود بر آن پنج مرد عالیشان
تمام سر شکسته و دل غمگین — تمام سرخ قبا همچو غنچه خونین
که نشسته جوان [illegible] — روان شدند بر بالین آن تن شهید
پیمبر [illegible] و آن تمکین — شدند به پیش آن تن [illegible] خاک نشین
زدند حلقه تمام دوران پیکر — تمام چاک نموده جامها در بر

برادرانه

(119)

چو آن سریر بروی زمین قرار گرفت — ز تاب نعش آسمان غبار گرفت
[illegible] آمد از آن تخت با دو دیده تر — شهنشهی که لباس سیاه داشت ببر
پی وداع آن که بود بر پا خاست — چنانکه آن تن صد پاره هم ز جا برخاست
سلام کرد و دوان گشت آن تن [illegible] — بسوی آن همه کائنات [illegible]
چو این شاه [illegible] — گشوده خانه آغوش بهر آن سرور
بر کشید چو جان عزیز آن تن را — ز گریه کرد [illegible]
ز پا فتاده بروی زمین یکی [illegible] — ز پا فتاده و [illegible]
روده و ریخت سرشک از دو دیده [illegible] — خطاب کرد بدین تن که ای شهید ستم
چه حالت است که ای [illegible] — که این ستم به تو کرد [illegible]
ترا چه شد که چنین پاره پاره شده — سرت کجاست که در خون [illegible]
ز بیکسی تو یا رب [illegible] — چه بوده است [illegible]
دلش بگو به مظلومی تو تاب آورد — کسی که با تو چنین ظلم بی حساب آورد
چه بر سر آمده [illegible] را — چه روی داده [illegible]
[illegible] — [illegible] بیکسی [illegible]
[illegible] — [illegible]

چشم

۱۰۹

برادرانه بر بالین آن تن مقتول — شدند جمله بدین تعزیت مشغول
رسید کار بجایی ز زاری ایشان — [illegible]
که کهکشان [illegible] سپهر [illegible] — مرا گمان که مگر آسمان نگون گردید
جماعتی ز سپهر برین شدند عیان — تمام چاک گریبان و آستین [illegible]
علم سیاه [illegible] با لباس سیاه — بر آمد از دل گردون [illegible]
فکنده موی سر خویش بر زمین [illegible] — به تعزیت سر موی نمودند [illegible]
[illegible] و سیه پوش چون شب [illegible] — تمام تعزیه‌داران عالم بالا
برای نوحه درین ماتم [illegible] — درین [illegible]
رسید چو که به نزدیک نعش [illegible] — پدید گشت سریری [illegible]
نشسته بود [illegible] بروی آن اورنگ — سیاه پوش [illegible]
[illegible] — [illegible]
روانه از طرفی خلایق بسیار — تمام چون [illegible]
[illegible] — نشسته بود [illegible]
جماعتی که ز افلاک [illegible] — [illegible]
ز آسمان همه با چهره‌ای [illegible] — به پیش آن تن [illegible] آمدند فرود

۱۱۰

[illegible] دل من علی اکبر تو — کجا بخون شده غلطان علی اصغر تو
چرا تو بیکس و تنها درین بیابانی — تو ای ستمزده آخر تو از شهیدانی
درین مکالمه بود آن جناب پیغمبر — که آمد از دل افلاک ناله دیگر
پدید گشت گروهی ز حوریان جنان — تمام نوحه کنان و مصیبت گویان
چو آن گروه بنزدیک [illegible] رسیدند — خلایق از سر آن نعش در کنار شدند
[illegible] من ز هوش شدم — [illegible] بیهوش شدم
ز خویش رفتم و احوال من دگرگون شد — [illegible] آن نعش [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] حکایت این [illegible] — مرا بیان کن ز احوال عالم بالا
چو این شنید [illegible] — ز دیده ریخت سرشک [illegible]
تو این سوار که دیدی حسین مظلوم است — که در کتاب شما این شهید مرقوم است
[illegible] — [illegible]
چو آن شنیدم [illegible] — [illegible] ز اهل آسمان و زمین
خلایقی که [illegible] — [illegible] همه به غم [illegible]
که از سپهر [illegible] — پی زیارت آمده [illegible]

(۱۳۰)

بهان سرور که شش پنجتن بود | همیران خدا و [illegible]
کسی که بر همه از منزلت مقدم بود | صفی حضرت رب و دو که آدم بود
ز انبیاء دوم نوح آدم ثانیست | که کشتیش ز غم انجمن خلق نجات یافت
سیم خلیل خدا جد ماست ابراهیم | که گلزار آتش بر او بود تسلیم
چهارم آنکه عیسی بود حضرت موسی | که در کفش [illegible] معجزه بیضا
به پنجم آنکه خاتم قرن ایشان بود | بنام حضرت عیسی مسیح ایشان بود
کسی که بود مرغ نشین کرسی بود | محمد است که باشد شفیع روز نشور
دگر ظلایت شیری که بود خدا زرشک بود | بدانکه شیر خدا باب حیدر است بود
که در کتاب شما یاد ایشان نمود | ببین با علی رفعتش نمود
ز دین حق چو تو بیگانه بود | به شکل شیر ترا جلوه کرد شیر خدا
تمام تم این چون طیبه و راز | غم و مصیبت این بود و عهد آن باز
چو این شنید موسی حضرت | شهادتین بگفت و زمان شد آزاد
شهادتم که ز روی یقین غلام توام | ز بعد قبلی و در هر کجا غم توام
بچشم مردم این شهر تخت [illegible] | سیاه روی تر از سر [illegible]
اگر تربیت ناید [illegible] توام | غلام و [illegible] در کن بجا رتوام

بکرمی

۱۱۱

کربلای تو ای قتاب نور من | چون آمده بود و من شه قبر من
مرا شهید شاه رضا مرض کن | پی تو کفن من حسن استخوان کن
امید من بسوی شهدا مرده است | من و طواف رضا و رضای خدا
بروز حشر تو کن که آنت ای جفا | بحشر جمله کسان بهشت بیست و چهار

واقعه عبور زینب خاتون از قتلگاه و تکلّم با قاسم شهید و...

محرم آمد و بر خاست شیون و غوغا | فتاد غلغله بچون نور دیده زهرا
محرم است که رسید عزای حسین | کشید فلک سر برای عزای حسین
بماتم شهدا گر کسی غمین باشد | بحشر باشد خوشحال باشد
خصوص ماتم فرزند احمد نبی | عزای ماتم این سرو بوستان علی
محمد منور انوار ستیده الثقلین | شهید خنجر ظلم و ستم امام حسین
روایت است که گردید چون شهید جفا | غریب و بیکس و لب تشنه سید الشهدا
باین حال فتاد این سعد لعین | که خیمه های حرم را بآتش کین
نمود حکم به لشکر چو آن سگ مزور | خطاب کرد که ای کوفیان کردار
چرا نشسته و بر حال خویش شده | روید مال حرم را برید و ...
روان شدند در آنحال کوفیان | بسوی خیمه آل عبا حسین شهید

(۱۲۱)

زدند آتش کین خیمه شه دین را | سکوت چون که تمام است آنچنین را
هر آنچه بود و اسباب و خیمه غارت شد | ز خیمه شه دین سوی حرمش غارت شد
چو اهل حرم شاه کرد تاراج | بر آمد از دل ایشان فغان و ناله و آه
زبان گشوده ایشان بگفتگوی [illegible] | چنانچه حضرت جبرئیل فرو شد آه
خصوص زینب خسته دل ستمدیده و خونبار | خطاب کرد بسوی جد خود رسول کبار
بگریه گفت که ای جد دلشکسته حسین | بدین تو چو بود کسی فضل حسین
محمد است امروز بی مددگار | بدست لشکر ظلم و ستم گرفتار
کجا روایت که مرد زنان بی آنها | زدند خیمه را بآتش سوزان
کجا روایت که انجوم مرغه کافر | ز اهلبیت کمر بند چادر و معجر
کجا روایت که از ظلم ابن سعد لعین | کنند غارت اسباب خیمه شه دین
کجا روایت که اهل حرم گرفتار شوند | بر پیش قوم جفا کار خوار و زار شوند
کجا روایت حسین تو شهید گشتند | ز پیش اهل حرم اسیر و در بدر گشتند
کجا روایت که شمر لعین بی شفا | جدا کند سر او را بخنجر بیداد
کجا روایت که آن نور دیده زهرا | شود شهید بصحرای کربلا تنها
کجا روایت که زین العابدین بیکس را | کشند با غل و زنجیران مقدس را

کجاروایت

۱۱۳

کجا روایت که عباس بتیغ جفا | ز تن فکنده دو دست مبارک از عضا
کجا روایت که قاسم از اهل جفا | شهید ظلم شود و آمد بنیزه لعنا
کجا روایت که اطفال اهل بیت را | کنم شام و چه پوشید از جفای جهان
کجا روایت علی اکبر شهید شود | ز پیش دو چشم مادر بیدم شود
کجا روایت علی اصغر از ستم جفا | شود شهید در آغوش سید الشهدا
کجا روایت که بی یار و ماندیم تنها | غریب و دور از وطن فتاده بر سرم سیاه
شدیم جمله غریب و حزین ای جد | ز تشنگی همه گریان شدیم یا جدا
سوار ناقه عریان شدیم یا جدا | روم نینوا بیکسی یا غریب یا جدا
حسین فدای دو چشم که بست یا جدا | بچون طیبه و سر از تن جدا است یا جدا
محمد خولیش بیان کرد این حکایت را | تمام کرد با او قصه مصیبت را
چو اهل شام همه کرد کوفیان لعین | رو ز [illegible] اطفال بیکس و غمگین
با سران بر هنه سوار شان کردند | غریب و بیکس و بی غمگسار شان کردند
روان شدند در آنحال عترت اطهار | اسیر و تشنه جگر با دو دیده خونبار
بر پیش که هر که ابن رسول خدا | شهید شمر ستمکار سید الشهدا
بقتلگاه شهیدان گذار شان افتاد | هزار غم بدل بیقرار شان افتاد







